

انتخاب عروس



بیماران پرشمارند. نمی‌توانم یکباره به همه آنها برسم. ولی گوش کنید.

۲ یقیناً از حضور دوباره امشب خود در اینجا، در این ساختمان زیبا، در میان این جماعت فوق‌العاده شادمانم. چند لحظه پیش هنگام ورود به اینجا افرادی که در خیابان بودند، گفتند که نمی‌توانند وارد شوند. پس گفتم: «خوب، شاید بتوانم جایی برای شما پیدا کنم.» نمی‌خواستیم آنها را آنجا رها کنیم. متأسفم که فضای کافی برای آنها نداریم. به من گفته شد که زیرزمین نیز پر است. از این وضعیت متأسفیم. اما از بودن خود در اینجا خوشحالییم همچنین از دیدن این جمع خوب خادمان، بازرگانان اینجا و همه شما نمایندگان نقاط مختلف کشور.

۳ این افتخار را داشتم که امروز صبح هنگام صرف صبحانه سخنرانی کنم، در واقع صحبت کردن با چنین افراد نازنینی مایه سرفرازی است. موضوع چنین بود، کاه همراه گندم به ارث نخواهد برد. موفق نشدم بحث را به پایان برسانم. و این تقصیر برادر نبود. او سعی کرد از مدیریت اجازه بگیرد تا کمی بیشتر بمانیم اما مدیر نپذیرفت. برادر داموس بابت آن بسیار سپاسگزارم. این بسیار عالی است. از تکاتک شما به خاطر مهربانیان سپاسگزارم. خوب آنها به ما چنین اجازه‌ای ندادند. بنابراین مجبور شدیم بحث را خاتمه دهیم. در زمان دیگری باز به موضوع کاه همراه گندم به ارث نخواهد برد خواهیم پرداخت تا آن را به پایان برسانیم. شما عزیزانی که حضور داشتید آیا متوجه مبحث شدید؟ امیدوارم به اندازه‌ای بیان شده باشد که موضوع قابل درک باشد.

۴ حال می‌دانم که امشب به بیانی میزگردی هم خواهیم داشت پس قصد ندارم شما را بسیار اینجا نگه دارم و کاری کنم که آن را از دست دهید. چرا که فکر می‌کنم آن میزگردی که آن شب داشتیم به راستی برای عزیزان پنتیکاستی بسیار سودمند بوده است. چه جمع نازنینی از عزیزان و چه پاسخ‌های بی‌نظیر و روشنی. به راستی که از دیدنش احساس خوبی پیدا کردم. امیدوارم که خداوند امشب آن را برکت دهد. و باشد هر که می‌بیند، ایمان آورد. این دعای صادقانه من است.

۵ امروز شهادت‌های بسیاری از طریق پست و تلفن رسیده، بسیاری در این جلسات شفا یافته‌اند. از این بسیار شادمان شدم. چون در واقع رسیدگی به بیماران جنبه‌ای از خدمت و رسالت من است.

۶ برای موعظه به اینجا می‌آیم. می‌دانید، سخنران نیستم. خوب با دستور زبان کنتاکی خود و واژگانی چون «his» «hain't»، نمی‌توانم مانند آنچه واعظ مدرن روز می‌خوانیم، سخن برانم. نمی‌توانم به چنین جایگاهی برسم زیرا تحصیلات بالایی ندارم.

۷ از سوی دیگر دوست دارم آنچه در مورد آن امر الهی می‌دانم را برای دیگران بازگو کنم، یا آنچه را که فکر می‌کنم در مورد آن امر الهی می‌دانم را برای دیگران بیان کنم، آنچه از آن آموختم و اینکه او برایم چه جایگاهی دارد. او تمام زندگی من است، همه

آنچه که می‌توانستم انتظار داشته باشم و روزگاری بسیار بیش از تصورم بود، زمانی که یافتن دوست بر روی این کرهٔ خاکی برایم دشوار بود، زمانی که پسر جوانی بودم. اما به راستی امروز به خاطر وجود دوستان خوبم سپاسگزارم.

۸ من... [برادری می‌گوید: «برادر برانهام، آن انتها کمی مشکل شنیدن دارند. لطفاً نزدیک‌تر شوید.» - گروه تألیف.] ببخشید. به من گفتند که تنظیمات را درست انجام ندادهام.

۹ اینک بیایید برای آغاز جلسه چند نگاهشتهٔ مقدس بخوانیم. قرائت کتاب مقدس همواره برایم امری دلنشین است زیرا کلام خداست. به این باور دارم. همچنین ایمان دارم که این کلام مصون و محفوظ خداست. خوب حال اینجا چند نگاهشتهٔ مقدس نوشته‌ام همچنین چندین یادداشت که می‌خواهم برای لحظاتی به آنها اشاره کنم، حدود چهل و پنج دقیقه.

۱۰ به این ترتیب می‌توانیم برای دیدن میزگرد فوق‌العادهٔ شامگاهی سر وقت این مکان را ترک کنیم. یقین دارم که خدا همچنان شما را تا پایان مبارک خواهد ساخت. می‌دانم باید چه کاری انجام دهید. گفتنی است باید امشب تا توسان رانندگی کنم، می‌بینید، پس می‌توانید تصور کنید. صحبت از ده ساعت رانندگی است.

۱۱ سفری به خارج از کشور در پیش دارم و باید فردا صبح در مورد واکسن تب زرد خود در ساختمان دولتی آزمایشی انجام دهم. پس باید آنجا باشم. چند روز پیش موافقت کردند که فرارم را به تعویق بیندازند پس جای «نه» گفتن دوباره به آنها باقی نمی‌ماند. همچنین باید واکسن کزاز، تیفوس و تقویت‌کننده‌ها را نیز بزنم.

۱۲ پس برای این فرصت بسیار سپاسگزارم همچنین برای جلسات خوبی که پیش از این همایش داشتیم. به راستی قلبم را شادمان ساخت. شما جماعت بسیار خوبی هستید. یقین دارم که خدا به شما برکت خواهد داد.

۱۳ هنگامی که آن زمان مهم... آن هیولای بزرگ که آنجا دراز کشیده بود چند روز پیش ناگهان در آلاسکا چرخید و امروز صبح دوباره دُم خود را به سمت واشنگتن بلند کرد. او می‌توانست به راحتی در این سمت حرکت کند. چنانچه روح‌القدس دقیقاً به من بگوید...

۱۴ یکی جوابی داده است... از من پرسید: «برادر برانهام، آیا این اتفاق همین‌جا می‌افتد؟» خیر، از آن آگاه نیستم. در واقع تا زمانی که دریابم، چیزی نمی‌دانم. این واقعیت است.

۱۵ همواره می‌خواهم با شما صادق باشم. نمی‌خواهم فقط با گمانه‌زنی، نظری ارائه دهم یا هر چیز دیگر، یا آنچه معتقدم را اعلام کنم یا چیزی از این دست. هرگاه چیزی را خدمتتان بازگو کنم، چنین خواهد شد. بله، نخست او خود باید برایم بازگو کند سپس من به شما خواهم گفت. می‌دانم که دنیا سراسر می‌لرزد. ما در پایان زمان هستیم. خوب چیزی که سعی کردم باشم...

۱۶ امروز صبح برادر شاکریان تعریف می‌کردند که چگونه وارد صف دعا شده و کارت دعا برمی‌دارند و پیش از اینکه مردم روی سکو ببینند خود را به آنجا می‌رسانند و به آنها نگاه می‌کنند تا ببینند آیا آنچه به آنها گفته‌ام همان چیزی است که آنها نوشته بودند. چنانکه می‌دانید مردم هر چیزی روی کارت دعای خود می‌نویسند و برادر شاکریان تنها می‌خواستند ببینند که آیا درست بود. گفتند که از صدها نفری که بررسی کرده‌اند، هرگز یک مورد هم اشتباه نبوده است. دقت کنید، مادامی که او خداست هرگز اشتباهی رخ نخواهد داد. اگر یک بار هم چیزی ارائه دهم که از جانب خودم باشد از همان ابتدا اشتباه خواهد بود.

۱۷ دختری کوچک که پدرش اینک اینجا حضور دارند و به سخنان من گوش می‌دهند، چندی پیش نزد من آمد. او خوابی دید. گفت: «برادر برانهام، این خواب چه معنی دارد؟»

۱۸ گفتم: «خواهر، نمی‌دانم. باید ببینم آیا خداوند برایم بازگو خواهد کرد.» بنابراین رفتم و سعی کردم از خداوند بپرسم اما او پاسخی به من نداد.

۱۹ دختر کوچک دوباره برگشت. پرسید: «خوب، حال خوابم من چه تعبیری دارد؟»

۲۰ گفتم: «بیا اینجا عزیزم، بنشین.» گفتم: «پدر و مادرت از دوستان خوب من هستند. می‌دانی؟ آنها بازنشسته هستند و این همه راه را از کانادا آمده‌اند تا ببینند و با من باشند. آنها به آنچه سعی دارم بازگو کنم باور دارند. من هرگز در زندگی خود به کسی دروغ نگفته‌ام، چنین خواستی ندارم. چه بسا من... فکر کنم معنی خواب را بدانم. اما تا زمانی که خود آن خواب را نبینم و خدا معنایش را برایم بازگو نکند، نمی‌توانم به تو چیزی بگویم. توجه کن، اگر تنها حدس خود را بگویم چه بسا جایی به من نیاز داشته باشی و مسئله مرگ و زندگی در میان باشد آن وقت تو نمی‌دانی که باید مرا باور کنی یا نه.»

۲۱ اگر در نام خداوند چیزی به شما بگویم به واقع همان‌طور است. خود او این امر را برایم بازگو کرده است. و تا کنون در همه این سالیان، در جای جای این کره خاکی، در سراسر دنیا آن امر الهی هرگز حتی یک بار هم اشتباه نبود. دلیل... و خود به خوبی می‌دانید که یک انسان نمی‌تواند چنین مصون و خطاناپذیر باشد. پس این باید روح خدا باشد که این کار را انجام می‌دهد.

۲۲ و اما من پیغامی دارم که در برابرش مسئول می‌باشم. و چه بسا بارها پیش آمده که از دید مردم، منظور آن افرادی که برای فکر کردن یک دقیقه هم وقت نمی‌گذارند، شخصی-شخصی به غایت وحشتناک و بشرستیز تلقی شوم که همیشه خطاب به آنها سخنان تند و تیز بیان می‌کند ولی چنین نیست. این‌طور نیست. من مردم را دوست دارم. اما چنانچه خود می‌دانید محبت اصلاح‌گر است.

۲۳ اگر پسر کوچک شما در خیابان نشسته بود و شما می‌گفتید: «کوچکم، عزیزم، دوست ندارم آنجا بمانی، خوب...» هنگامی که خودروها با شتاب تمام از کنارش رد شوند، شما او را وادار می‌کنید که به خانه بازگردد. او باز دوان دوان بیرون می‌رود.

همان‌جا لازم است که او را اصلاح و تنبیه کنید. اگر او را دوست دارید چنین خواهید کرد. باید این کار را بکنید.

۲۴ اگر کسی را ببینید که با یک قایق کوچک در رودخانه به سمت آبشار می‌رود، وقتی می‌دانید که قایق به محض رسیدن به آبشار غرق می‌شود، می‌گویید: «جان، چه بسا باید کمی فکر کنی، شاید موفق نشوی؟» چنانچه بدانم که آن شخص موفق نخواهد شد، اگر بتوانم شاید حتی با زور او را از قایق بیرون خواهم آورد زیرا این محبت است که چنین می‌کند.

۲۵ و اینک در پیغام‌هایی که ایراد می‌کنم، هرگز سعی نمی‌کنم یک آموزه یا هر چیز دیگر ارائه دهم. این کار را در کلیسای خود انجام می‌دهم. اما خارج از آنجا در میان مردان و زنان از مجموعه‌های مختلف با عقاید گوناگون تنها سعی می‌کنم همه چیز را در قالبی تلطیف‌شده توضیح دهم و به اندازه‌ای باز می‌کنم که اگر از روح خدا متولد شده باشید، باور دارم که منظور مرا درک خواهید کرد، در میان عزیزان مسیحی، متدیست، باپتیست، پروتستان‌ها و دیگر گروه‌ها.

۲۶ حال امشب قصد دارم به پیدایش باب ۲۴ بپردازم. می‌خواهم بخوانم... از ابتدای آیه ۱۲ باب ۲۴ پیدایش شروع می‌کنم.

و گفت ای یهوه خدای... آقام ابراهیم، نزدت دعا می‌کنم که امروز مرا کامیاب بفرمایی و با آقام ابراهیم احسان بنمایی.

اینک من بر این چشمه آب ایستاده‌ام و دختران اهل این شهر به جهت کشیدن آب بیرون می‌آیند.

پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: «از تو می‌خواهم که سیوی خود را فرود آوری تا بنوشم» و او گوید: «بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم.» همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی تا بدین بدانم که تو به من چنین می‌نمایی که با آقام... احسان فرموده‌ای.

۲۷ سپس در کتاب مکاشفه. پیدایش نخستین کتاب کتاب مقدس است. اکنون می‌خواهم از آخرین کتاب کتاب مقدس، از باب ۲۱ مکاشفه آیه ۹ را بخوانم.

۲۸ همه ما این نگاشته مقدس پیدایش را می‌دانیم... چنانچه دوست دارید، می‌توانید کل باب را بخوانید. خدا خود العازر را می‌فرستد. یا ببخشید، ابراهیم العازر را برای انتخاب همسر و عروس برای اسحاق می‌فرستد. و ربکای دوست‌داشتنی از راه رسید، پاسخی کامل به دعایی که العازر خادم ابراهیم بلند کرده بود.

حال آیه ۹ باب ۲۱ کتاب مکاشفه.

و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیلاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت، بیا و عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم.

۲۹ اکنون می‌خواهم امشب به موضوع انتخاب عروس بپردازم. و چنانچه برادرم که مسئول ضبط می‌باشند، لطف کنند، می‌توانید این نوار را توزیع و پخش کنید.

۳۰ خوب چیزهایی که در این رابطه عنوان می‌کنم دقیقاً به این معنی نیست که خطاب جماعت اینجاست بلکه این نوارها در سراسر دنیا پخش می‌شوند. نوارها به زبان‌های بسیاری ترجمه می‌شوند و حتی به کشورهای غیرمسیحی دوردست به سراسر دنیا فرستاده می‌شوند. ما به لطف انجمن کلیسا این نوارها را به صورت رایگان ارسال می‌کنیم. آنها ترجمه می‌شوند. چنین این نوارها به جای جای جنگل‌های آفریقا همچنین هند و به سراسر این کرهٔ خاکی می‌رسند.

اینک به بحث انتخاب عروس بپردازیم!

۳۱ در بسیاری از زمینه‌های زندگی، به ما فرصت انتخاب داده می‌شود. سبک زندگی خودش یک انتخاب است. ما حق داریم راه و روش مد نظر خود را در پیش گیریم و سبک زندگی خود را انتخاب کنیم.

۳۲ فراگیری و دانش‌اندوزی امری است اختیاری. ما می‌توانیم انتخاب کنیم که تحصیل کنیم یا اینکه به تحصیل ادامه ندهیم. اختیار با ماست.

۳۳ درست و نادرست، یک انتخاب است. هر مرد، زن، پسر و دختر ناگزیر انتخابی در پیش دارد، یا تلاش می‌کند زندگی درستی داشته باشد یا اینکه زندگی درستی نداشته باشد.

این امری است اختیاری.

۳۴ انتخاب امری بس مهم است. مقصد ابدی شما نیز در گرو یک انتخاب است. چه بسا امشب برخی از شما پیش از پایان این جلسهٔ شامگاهی دست به گزینش زیند که ابدیت را کجا بگذرانید. زمانی آخرین بار خواهد بود، شاید بارها خدا را از خود رانده باشید، چه بسا این دفعه واپسین باری باشد که او را از خود می‌رانید. مرزی میان رحمت و داوری هست. گذر از این خط برای هر مرد یا زن، پسر یا دختر خطرناک است زیرا پس از عبور از این مرز دیگر هیچ راهی برای بازگشت نیست. بنابراین چه بسا امشب زمانی باشد که بسیاری تصمیم خود را می‌گیرند مبنی بر اینکه آن جاودانگی بی‌پایان را کجا بگذرانند.

۳۵ گزینش دیگری نیز در زندگی هست که همان انتخاب یار و همراه زندگی است. پسر جوان یا دختر جوانی که تازه زندگی خود را آغاز کرده، از حق انتخاب برخوردار است. پسر جوان انتخاب می‌کند. دختر جوان حق دارد بپذیرد یا رد کند. پس سخن از انتخابی دو جانبه است. هم مردان و هم زنان از حق انتخاب برخوردارند.

همچنین شما به عنوان یک مسیحی دست به گزینش می‌زنید.

۳۶ اینجا در آمریکا شما می‌توانید انتخاب کنید که به کدام کلیسا بی‌بوندید. به عنوان یک آمریکایی انتخاب کلیسایی که می‌خواهید عضو آن شوید، حق ویژهٔ شماست. این یک انتخاب است. اگر تمایل ندارید به هیچ یک از کلیساها بروید، مجبور نیستید. اما چنانچه می‌خواهید از کلیسای متدیست به باپتیست بروید یا از کلیسای کاتولیک به

یک کلیسای مشایخی یا دیگر، هیچ کس نمی‌تواند چیزی را به شما امر کند یا اینکه شما را مجبور به رفتن به کلیسای مشخصی کند. از چنین آزادی برخورداریم. این دموکراسی ماست. هر انسانی امکان انتخاب دارد. آزادی مذهبی امری نیکوست. خدا ما را یاری کند تا زمانی که می‌توانیم آن را حفظ کنیم.

۳۷ شما همچنین از حق انتخاب برخوردارید. اگر... هنگامی که این کلیسا را برمی‌گزینید، در همین کلیسا می‌توانید انتخاب کنید که آیا کلیسایی را برگزیدید که شما را به مقصد جاودانگیتان راهنمایی می‌کند. شما حق دارید کلیسایی را انتخاب کنید که اعتقاد مشخصی داشته باشد و چه بسا فکر کنید که این اعتقادنامه دقیقاً باب میل شماست. وگرنه کلیسای دیگری هم هست که اعتقادنامه مختص به خود را دارد.

۳۸ خوب کلام خدا هم هست که می‌توانید برگزینید. باید در این باره هم انتخاب خود را انجام دهید.

به شکل ضمنی چنین در میان ما پذیرفته شده که باید دست به گزینش زنیم.

۳۹ باور دارم که ایلینا چنان حاضر بود، در آن هنگامه بر روی کوه کرمل پس از آزمایش قدرت، در آن زمان دشوار بحران که ما هم اکنون داریم به آن می‌رسیم. چه بسا درست چنانکه در تجربه کوه کرمل بود، انتخاب در این جلسه شیانگاهی با من و شما باشد. بی‌پرده بگویم، به باور من این همان چیزی است که در حال حاضر در سراسر جهان اتفاق می‌افتد. در هر صورت به زودی زمانی خواهد رسید که باید دست به گزینش زنید.

۴۰ و شما عزیزان حاضر از مجموعه‌های کلیسایی گوناگون، فقط این را باور کنید که زمان بر در است هنگامه انتخاب فرارسیده است. یا وارد شورای جهانی خواهید شد یا دیگر مجموعه‌ای کلیسایی نخواهید بود. باید این گزینش را انجام دهید و زمانش به زودی خواهد رسید.

۴۱ از سوی دیگر چنانکه می‌دانید، انتظار تا واپسین ساعت خطرناک است زیرا چه بسا چیزی دریافت کنید که خلاصی از آن به هیچ روی امکان‌پذیر نباشد. زمانی هست که به شما هشدار داده می‌شود اما اگر این هشدار را نادیده بگیرید و پا را از آن خط فراتر گذاشته باشید، از پیش وارد آن سوی خط و مرز علامت‌گذاری و نشانه‌گذاری شده‌اید.

۴۲ به یاد داشته باشید، هنگام فرارسیدن یوبیل کاهن سوار بر اسب شیپور می‌نوازد و اعلام می‌کند که بردگان همه می‌توانند آزاد شوند. اما اگر آنها از پذیرش آزادی خود امتناع می‌کردند، او را به هیکل برده و به چوبی نزدیک می‌کردند و گوشش را با درفش سوراخ می‌کردند و پس از آن او برای همیشه در خدمت ازباب خود بود. چنین کاری بر گوشش انجام می‌شد تا نشان از شنیدنش باشد. «ایمان از شنیدن است.» او با اینکه صدای شیپور و کرنا را شنیده بود باز حاضر نشده بود بدان گوش دهد.

۴۳ بارها مردان و زنان حقیقت خدا را می‌شنوند و گواهی و تصدیق آن حقیقت را نیز به چشم می‌بینند اما باز هم نمی‌خواهند به آن گوش جان سپارند. دلیل دیگری

وجود دارد. افراد به جای پذیرش حق و چیزهایی که به واقع رخ داد، انتخاب دیگری انجام دادند و چه بسا به همین علت گوششان نسبت به انجیل بسته شده باشد. چنین افرادی دیگر هرگز نسبت به انجیل گوش شنوا نخواهند داشت. سفارش من به شما این است که هنگامی که خدا با قلب شما صحبت می کند، بی درنگ عمل کنید.

۴۴ ایلیا به آنها چنین حق انتخاب داد: «امروز انتخاب کنید که به چه کسی خدمت خواهید کرد. اگر خدا خداست، او را خدمت کنید. اما اگر بعل خداست، او را خدمت کنید.»

۴۵ خوب چنانکه می دانیم همه امور طبیعی جلوه ای از امور روحانی هستند، همان طور که امروز صبح در درس خود از خورشید و طبیعت گفتیم. طبیعت نخستین کتاب مقدس من بود. پیش از اینکه حتی یک صفحه از کتاب مقدس را بخوانم، خدا را می شناختم. در واقع کتاب مقدس همه جا در سراسر عالم طبیعت نوشته شده است و این کاملاً با کلام خدا سازگاری دارد: مرگ، خاکسپاری، رستاخیز طبیعت؛ سرزدن و برآمدن آفتاب، گذرش، غروبش، خاموش شدنش و اینکه باز سر می زند و برمی آید. امور بسیاری وجود دارد که ما می توانیم به عنوان نمونه برشمرده و خدا را در طبیعت نشان دهیم ولی به خاطر این پیغام ناگزیر از ذکرشان صرف نظر می کنیم.

۴۶ حال اگر امور روحانی یا اینکه امور طبیعی جلوه ای از امور روحانی هستند پس انتخاب همسر در عالم طبیعت نیز نمودی از انتخاب عروس، همان عروس خجسته، در عالم روحانی است.

۴۷ خوب هنگام همسرگزینی مرد با موضوع جدی روبرو می شود چرا که این عهد و پیمان «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا سازد» اعتبار دارد. پس باید پیمانداری کنیم. شما در پیشگاه خدا چنین پیمان می بندید که تنها مرگ شما را از هم جدا خواهد ساخت. فکر کنم ما باید... مردی برخوردار از عقل سلیم که برای آینده برنامه ریزی می کند باید هنگام انتخاب همسر بسیار هوشیار باشد. مراقب باشید چه می کنید. همچنین یک خانم هنگام همسرگزینی یا در پذیرش انتخابی که شوهرش انجام داده، باید در مورد آنچه انجام می دهد بسیار مراقب باشد، به ویژه در این روزها. بر مرد است که پیش از همسرگزینی تفکر و دعا کند.

۴۸ به نظرم امروزه دلیل اینکه ما... در زمان کنونی آمار پرونده های طلاق بسیار بالاست تا جایی که ما در آمریکا از نظر تعداد پرونده های طلاق در دنیا مقام نخست را داریم. ما رتبه یکم جهانی را داریم. طلاق در این کشور بیشتر از هر جای دیگری است در حالی که فرضاً ملتی مسیحی هستیم. به راستی که این همه دادگاه های طلاق مایه سرافکنندگی است! به نظر من دلیلش این است که مردان از خدا دور شده اند همچنین زنان از خدا فاصله گرفته اند.

۴۹ دریافتنی است که اگر مرد دعا کند و زن نیز در مورد آن دعا کند، دیگر توجه و نگاه به چشمان زیبا، شانه های ورزیده قوی، چیزهایی مشابه یا لطافت های دیگر دنیوی نخواهد بود بلکه ابتدا به خدا نگر بسته و می گویند: «خدایا، آیا این نقشه و اراده توست؟»

۵۰ فکر می‌کنم که امروزه درست مانند فضای مدرسه نادرستی و تقلب امری بسیار رایج شده است. وقتی-وقتی بچه‌ها صبح از خانه خارج می‌شوند، بسیاری از بچه‌های محل که از دوستان من می‌باشند، می‌آیند و می‌گویند: «برادر برانهم، برای ما دعا می‌کنید؟ ما امروز امتحان داریم. سراسر شب کار کردم ولی به نظرم نتوانم خوب برگزارش کنم، لطفاً برایم دعا کنید.» به نظرم هر دانش‌آموزی اگر می‌خواهید... پدر و مادرها سر میز صبحانه، می‌توانید بگویید: «مامان، جان امروز امتحان دارد. بیایید الان برایش دعا کنیم.» فکر می‌کنم این کار از هر رویکرد دیگری بهتر است، بهتر از اینکه به نوشته دیگری نگاه کرده و تقلب کنید. به نظرم جا دارد سر صحبت را در این باره باز کرده و دعا کنید.

۵۱ ای کاش به تمام زوایای آنچه می‌خواهیم انجام دهیم خوب توجه کنیم و هنگام برنامه‌ریزی برای ازدواج و انتخاب زن یا شوهر همه جوانب امر را بسنجیم! یک مرد باید با شور و شوق دعا کند زیرا می‌تواند همه زندگی خود را خراب کند. به یاد داشته باشید که این پیمان «تا زمانی که مرگ ما را از هم جدا کند» پابرجاست، پس مرد می‌تواند با گزینشی نادرست زندگی خود را خراب کند. خوب اگر او آگاهانه انتخابی اشتباه کند و با زنی ازدواج کند که شایسته همسری‌اش نیست و در هر حال چنین کند پس خود مقصر است. اگر شما در جایگاه زن، می‌پذیرید مردی شوهر شما باشد که شایسته شوهری شما نیست پس خود مقصر هستید زیرا می‌دانستید چه چیزی درست است و چه چیزی نادرست. بنابراین تا زمانی که به خوبی در موردش دعا نکرده‌اید دست به چنین اقدامی نزنید.

۵۲ همین امر در مورد انتخاب کلیسا نیز صدق می‌کند. شما باید برای کلیسایی که در آن مشارکت دارید، دعا کنید. به یاد داشته باشید، کلیساها روح‌هایی در خود دارند.

۵۳ قصد انتقاد ندارم. می‌دانم مردی پا به سن گذاشته هستم و یکی از همین روزها باید راهی شوم. و برای هر آنچه امشب یا هر زمان دیگری می‌گویم باید در روز داوری پاسخگو باشم. و به همین دلیل باید جدی بوده و متقاعد شده باشم.

۵۴ خوب به کلیسایی بروید و به رفتار جماعت کلیسا دقت کرده کمی هم به شبان نگاه کنید، معمولاً متوجه خواهید شد که اعضا کلیسا مانند کشیش رفتار می‌کند. گاهی در شگفتم که آیا ما به جای روح‌القدس، روح‌های یکدیگر را دریافت می‌کنیم. به جایی بروید که شبان بسیار افراطی و هیجان‌زده باشد، متوجه خواهید شد که جماعت نیز همچنان می‌کنند. شما را به کلیسایی می‌برم که در آن دیدم شبان ایستاده و سر خود را به عقب و جلو تکان می‌دهد. به جماعت که نگاه می‌کنید آنها هم همین کار را می‌کنند. شبانی را در نظر بگیرید که همه چیز را قورت می‌دهد، معمولاً افراد کلیسا همان کار را انجام می‌دهند. اگر من کلیسایی انتخاب می‌کردم، یک کلیسای کتاب مقدسی، انجیل کامل، بنیادگرا و اصیل را برمی‌گزیدم، اگر قرار بود کلیسایی انتخاب کنم که خانواده‌ام به آنجا بروند. سخن از انتخاب است. نگاه کردم...

۵۵ چندی پیش پسرها، یعنی پسر و داماد برادر شاکریان مرا به جایی بردند تا برای مردی جوان، یک خواننده، یک پسر قابل تحسین، دعا کنم. در حال بازگشت به خانه...

نامش فرد بارکر بود، در راه بازگشت از سفر بودم. به من زنگ زدند تا بگویند که «فرد در حال مرگ است.» سپس پیش از اینکه به خانه برسم، پیام دیگری رسید: «ممکن است اکنون دیگر مرده باشد.» گفتند که خونریزی مغزی کرده، فلج شده و در حال مرگ بود، همسرش از من خواست که برایش دعا کنم.

۵۶ به خود گفتم: «اگر بخواهم با پرواز به آنجا بروم، پیش از اینکه به آنجا برسم، خواهد مرد و چه بسا اکنون هم دیگر زنده نباشد.» پس بی‌درنگ تماس گرفتم، خانم جوانی پای تلفن بود. گوشی تلفن را بر روی گوش فرد گذاشتند. او حتی نمی‌توانست آب دهانش را قورت دهد. با استفاده از یک لوله تغذیه می‌شد. هنگامی که برایش دعا کردیم، گفت، اشاره کرد که آن لوله را از گلویش بیرون آورند. می‌توانست آب دهانش را قورت دهد. پزشکان حرفش را باور نکردند. آن لوله را بیرون آوردند و او توانست عمل بلع را انجام دهد.

چند روز بعد هم به خوبی می‌نشست.

۵۷ کلیسا، سخن از انتخاب یک کلیساست. چند لحظه پیش یک تماس تلفنی داشتیم. همین بامداد یکی از اعضا کلیسایم که در واقع یک خانم باپتیست از اهالی لوئیزیول است، امروز صبح زود درگذشت. و کلیسای من آنجا، گروهی از مردان به راستی تقدیم شده گرد هم آمدند و پیش از اینکه مسئولان کفن و دفن او را حنوط کنند، کنارش ایستادند و دعا کردند تا زندگی به او بازگردد. و او امشب زنده است. آنها از قدیمیان کلیسایم هستند، چنین تعلیم یافته‌اند که ایمان داشته باشند که همه چیز شدنی است، پس با صداقت به پیشگاه خدا نزدیک شدند.

بر شماست که انتخاب شایسته‌ای داشته باشید.

۵۸ همچنین نوع زنی که مردی برمی‌گزیند، بازتاب‌دهنده آرمان‌ها و شخصیتش است. چنانچه مردی زنی ناشایست را برگزیند، این شخصیت او را می‌نمایاند. آنچه به آن می‌پیوندد به واقع نمایانگر ماهیت درونی اوست. زن هم بازتاب‌دهنده آن چیزی است که هنگام انتخاب همسر در درون مرد بوده است. این نمایانگر آنچه در اعماق وجودش می‌باشد، است. بی‌پروا به ادعای ظاهری آن آقا به زنی که می‌گیرد دقت کنید.

۵۹ من به دفتر کاری آقای می‌روم که خود را مسیحی می‌نامد، بر روی تمام دیوارها پوستره‌های زنان با لباس‌های بدن‌نما چسبانده شده و موسیقی بوگی بوگی هم به راه است. به گفته‌هایش توجه نمی‌کنم. شهادتش را باور نمی‌کنم زیرا فکر و روانش با امور دنیوی تغذیه می‌شود. اگر او با یک رقص سالن موسیقی ازدواج کند چه، یا با یک ملکه برهنگی و شهوت، یا یک ریختای زیبای مدرن؟ این چیزی را منعکس می‌کند، نشان‌دهنده تصورش از خانه آینده‌اش می‌باشد زیرا او چنین زنی را برای پرورش فرزندانش انتخاب کرده است. و زن در شیوه تربیت بچه‌ها از طبع خود پیروی می‌کند. پس این نمایانگر باطن آن مرد است. مردی که چنین زنی را انتخاب می‌کند نشان می‌دهد که آینده را چگونه تصور می‌کند.

۶۰ آیا قابل تصور است مردی که مسیح را پیروی می‌کند چنین کاری انجام دهد؟ خیر، آقا، برای من که قابل تصور نیست. یک پیرو راستین مسیح به دنبال این ملکه‌های زیبایی، رقاصه‌ها و ملکه‌های برهنگی و شهوت نیست. او به دنبال یک شخصیت مسیحی است.

۶۱ نمی‌توان همه چیز را با هم داشت، چه بسا دختر خانم جوانی بسیار زیبا باشد و دختر خانم دیگری قد و قامتش بهتر از این یکی باشد و شما مجبور شوید به خاطر یکی دیگری را فدا کنید. اما چنانچه آن دختر خانم قامت یک خانم یا یک زن را نداشته باشد و... زیبایی‌اش برایم مهم نیست، بهتر است به شخصیتش نگاه کنید اینکه زیبا باشد یا نباشد توفیری حاصل نمی‌کند.

۶۲ پس شایسته است هر پیرو مسیح هنگام انتخاب همسر، دختری اصیل و برخوردار از تولد دوباره را برگزیند، صرف نظر از ظاهرش. ملاک ماهیت و جوهره آن دختر خانم است. و این خود نشان‌دهنده شخصیت الهی آن آقا است، بازتاب‌دهنده بینش اوست، اینکه در آینده چگونه خواهد بود چرا که خانواده‌اش در دامن چنین زنی پرورش خواهد یافت و برای آینده اهل خانه خود برنامه‌هایی دارد.

۶۳ اگر او یکی از این ریکتاهای مدرن، یکی از همین ملکه‌های برهنگی و شهوت را به همسری برگزیند، چه انتظاری می‌تواند داشته باشد؟ آن آقا چگونه خانه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ اگر با دختری ازدواج کند که به قدری اصول اخلاقی را زیر پا بگذارد که حاضر نباشد در خانه مانده و به امور خانه‌داری بپردازد و بخواد در دفتر فرد دیگری کار کند، چگونه زن خانه‌داری خواهد بود؟ شما پرستار بچه و هر چیز خواهید داشت. چنین است.

۶۴ خوب، من با این گرایش مدرنیستی کار کردن زنان موافق نیستم. وقتی زنان را با یونیفرم سوار بر موتورسیکلت در جایگاه پلیس در گوشه و کنار این شهر می‌بینم، برای هر شهری جای شرم دارد که اجازه دهد زن چنین کاری کند. متوجه منظوم می‌شوید؟ دقت می‌کنید؟ در حالی که بسیاری از مردان بی‌کار هستند، این روش مدرن تفکر شهر ما را نشان می‌دهد. این نمایانگر تنزل است. مجبور نیستیم این چنین زنانی را آن بیرون داشته باشیم. آنها آن بیرون به آن شکل کاری برای انجام ندارند.

۶۵ هنگامی که خدا به مرد همسر بخشید، بهترین چیزی که بعد از نجات می‌توانست به او بدهد را داد. اما هنگامی که یکی از آنها در تلاش است چنان جای مرد را بگیرد، بدترین چیزی است که آن آقا می‌تواند داشته باشد. خوب، این سخن درست است. ملاحظه می‌کنید؟

اکنون می‌توانیم زمینه روحانی را مد نظر قرار دهیم.

۶۶ می‌دانم-می‌دانم که این سخنی ناگوار است، شما نیز فکر می‌کنید که ناگوار است ولی عین حقیقت است. بی‌پروا به اینکه این سخن چه قدر ناگوار است، باید پذیرای حقیقت باشیم. این تعلیم کتاب مقدس است. توجه می‌کنید؟

۶۷ اینجا هم اینک آن نقشه روحانی، همان برنامه خدا برای سرمنزل آتی با عروس آینده‌اش در برابر چشمان ما نقش می‌بندد.

۶۸ چنانچه مردی با یکی از آن ملکه‌های برهنگی و شهوت ازدواج کند، خود می‌بینید که چه آینده‌ای خواهد داشت. اگر مردی با زنی ازدواج کند که تمایلی به خانه ماندن ندارد، خود می‌بینید که از آینده چه انتظاری دارد. یک بار من...

۶۹ هولناک به نظر می‌رسد. اما حس می‌کنم بیان کردنش لازم است. خوب، اگر حس کنم چیزی برای گفتن دارم باید آن را بازگو کنم. معمولاً روش خدا چنین است.

۷۰ زمانی با یک دامدار کار می‌کردم و همیشه هنگام خرید گاو با او می‌رفتم. متوجه شدم که آن پیرمرد همیشه پیش از هر پیشنهادی، درست به صورت گاو نگاه می‌کرد. سپس سر خود را برمی‌گرداند و باز چندین بار به گاو نگاه می‌کرد. من هم به دنبال او رفته و چنان تماشایش می‌کردم. او گاو را از سر تا پا نگاه می‌کرد تا ببیند آیا ظاهر و قد و قامتش مناسب است. سپس برمی‌گشت و مستقیماً به صورت گاو نگاه می‌کرد و گاهی سرش را تکان می‌داد و دور می‌شد.

از او پرسیدم: «جف، پرسشی از تو دارم.»

او گفت: «پپرس، بیلی.»

۷۱ خوب پرسیدم: «چرا تو همیشه به صورت گاو نگاه می‌کنی؟» گفتم: «او که خوب به نظر می‌رسد، گاوی پرورار و خوب-خوب.»

۷۲ او گفت: «پسر، باید نکته‌ای را به تو بگویم، هنوز باید چیزهای زیادی یاد بگیری.» و پس از اینکه ماجرا را برایم بازگو کرد، متوجه موضوع شدم. او گفت: «ساختار بدنی گاو برایم مهم نیست. چه بسا بدنش سراسر تا سُم گوشت داشته و پرورار باشد اما چنانچه در نگاهش خشم باشد، نباید آن را بخری.»

پرسیدم: «جف، خوب چرا؟»

۷۳ «خوب»، او گفت: «بدیهی است که»، باز گفت: «او هرگز در جای خود نخواهد ماند.» همچنین گفت: «او هرگز برای گوساله خود مادری نخواهد کرد.» و گفت: «او را در یک آغل نگه داشته‌اند، به همین دلیل پرورار است. آزادش کنید، با همین نگاه خشم‌آلود تا جان در بدن دارد، فرار خواهد کرد.»

۷۴ گفتم: «می‌دانی، فکر کنم اکنون نکته‌ای آموختم. گویی این مسئله در مورد زنان نیز صدق می‌کند.» این حقیقت دارد. درست است.

۷۵ پسر جان، بهتر است از نگاه خشم‌آلود و پریشان ریکتا برحذر باشی، با تمام آن چیزهای آبی رنگ که به چشمان خود مالیده است. و من... من چنین چیزی نمی‌خواهم. معتقدم چنین چیزی برازنده یک مسیحی نیست. برایم مهم نیست که تلویزیون و روزنامه‌ها با صدای رسا اعلام کنند که زیباست. زشت‌ترین و مهیب‌ترین چیزی است که در زندگی خود دیده‌ام.

۷۶ اولین باری که چنین چیزی دیدم یک روز صبح همین‌جا در کافه‌تریای کلیفتون هنگام صرف صبحانه بود... چندین دختر جوان را دیدم که نزدیک می‌شدند. من و برادر آرگانبرایت تازه رسیده بودیم. او به طبقهٔ پایین رفته بود. دیدم دختر جوانی وارد شد. به خود گفتم: «خوب، من-من-من نمی‌دانم.» تا حال چنین چیزی ندیده بودم. یک جور خاصی بود. گویی داشت فاسد می‌شد، می‌دانید، ظاهری عجیب و غریب داشت. منظورم این نیست که خنده‌دار بود، می‌گویم... می‌دانید، من جذام دیده‌ام، با توجه به اینکه میسیونر هشتم هرگونه ناهنجاری و انواع و اقسام بیماری به چشم دیده‌ام... می‌دانید خواستم به آن خانم جوان نزدیک شوم و به او بگویم: «من-من-من خادم هستم و برای بیماران دعا می‌کنم. آیا دوست دارید برای شما دعا کنم؟» تا حال چنین چیزی ندیده بودم. سپس دو یا سه نفر وارد شدند. پس عقب رفتم و منتظر ماندم.

۷۷ برادر آرگانبرایت که آمدند، گفتم: «برادر آرگانبرایت؟» شاید اکنون اینجا حاضر باشند. پرسیدم: «آن خانم چه مشکلی دارد؟» توجه می‌کنید؟

پاسخ دادند: «بزک دوزک کرده است.»

۷۸ گفتم: «خوب، عجب، شگفتا!» دقت می‌کنید؟ گمان می‌کردم باید او را در خانهٔ طاعون یا چنین مکانی نگه داشته باشند، می‌دانید، تا از سرایت به دیگر زن‌ها ممانعت شود.

۷۹ می‌دانید، باید هنگام انتخاب، برنامه و دید داشته با دعا پیش روید. زیرا این چنین کلام وعده را درمی‌یابیم. همسری که یک مرد انتخاب می‌کند نمایانگر شخصیتش است. نشان‌دهندهٔ جوهرهٔ اوست.

۸۰ با این توصیف هیچ می‌توانید مردی پر از روح‌القدس را تصور کنید که چنان چیزی را به همسری برگزیند؟ برادر، برای من که قابل درک نیست، شاید من پیرمردی بدخلق هستم. اما می‌دانید به راستی آن را درک نمی‌کنم، می‌بینید، توجه کنید، زیرا همین بازتابندهٔ ماهیت اوست. زن به مرد کمک خواهد کرد تا خانهٔ آیندهٔ خود را بسازد.

۸۱ بسیار خوب، اینک بیاوید برای لحظه‌ای آن را از جنبهٔ روحانی مدّ نظر قرار دهیم. هرگاه کلیسای غوطه‌ور در دنیا، با رویکرد و عملکردی به سبک دنیا، خشنود از مسائل دنیوی و در حال شراکت با دنیا می‌بینید که احکام خدا را به گونه‌ای به کار می‌برد که خدا هرگز مکتوب نکرده است، پس همین‌جا بر شما روشن می‌شود که مسیح نمی‌خواهد او را به عنوان یک عروس برگیرد. آیا برای شما قابل تصور است که کلیسای مدرن امروزی به عنوان عروس در نظر گرفته شود؟ برای خداوند من که چنین نیست. من... حتی چنین تصویری هم برای من امری دشوار است. خیر. به یاد داشته باشید، مرد و همسرش یک هستند. آیا خود شما به چنین شخصی می‌پیوندید؟ اگر چنین قصدی دارید یقیناً این خدشه‌ای به اعتمادی که نسبت به شما دارم، وارد می‌سازد.

۸۲ پس چطور می‌شود که خدا با چنین چیزی یکی شود، با یک فاحشهٔ فرقه‌ای به معنای واقعی کلمه؟ «صورت دینداری دارند اما قوّت آن را انکار می‌کنند» فکر می‌کنید او چنین کاری بکند؟ او هرگز این کار را نخواهد کرد. آن کلیسا باید شخصیت

خدا را در خود داشته باشد. کلیسای واقعی و حقیقی دوباره متولد شده باید از همان شخصیتی برخوردار باشد که در مسیح بود زیرا زن و شوهر یک هستند. اگر عیسی تنها آنچه مایهٔ خشنودی خدا می‌شد را انجام می‌داد و کلام او را پاس داشته و کلام را آشکار می‌ساخت پس عروس او نیز باید همان شخصیت او را داشته باشد. به هیچ وجه نمی‌تواند مجموعه‌ای فرقه باشد. زیرا در این صورت مهم نیست که شما چقدر «نه» می‌گویید، آن در جایی تحت سلطهٔ یک شورا است که به او می‌گوید چه کند و چه کاری نمی‌تواند انجام دهد و در بیشتر موارد میلیون‌ها فرسنگ از کلام فاصله می‌گیرد.

۸۳ دروغا که از پیشوای الهی راستین که خدا برای ما قرار داد، چنین دور شده‌ایم. خدا هیچ‌گاه ناظران کل نفرستاد. او هیچ وقت اسقف، کاردینال، کشیش و پاپ نفرستاد. او برای کلیسا روح‌القدس را فرستاد تا کلیسا را هدایت کند. «هنگامی که روح‌القدس بیاید شما را به جمع راستی هدایت خواهد کرد، اموری را بر شما مکشوف خواهد ساخت که من به شما گفته‌ام، این چیزها را به یاد شما خواهد آورد و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.» این کاری است که روح‌القدس باید انجام دهد. در حالی که کلیسای مدرن از آن متنفر است. آنها دوستار آن امر الهی نیستند با این توصیف او چگونه می‌تواند عروس مسیح باشد؟ مردمان امروزی در پی انتخاب فرقه‌ای مدرن هستند. و این تنها نمایانگر درک ناچیز آنها از کلام است.

۸۴ قدم جریحه‌دار کردن نیست ولی می‌خواهم به اندازه‌ای عمیق باشد تا موضوع را دریابید.

۸۵ زوج‌های بسیاری را عقد کرده‌ام و این هر بار مرا به یاد مسیح و عروسی می‌اندازد. سالیان پیش اینجا یک مراسم ازدواج برگزار کردم که در زندگی‌ام حک شد. سال‌ها پیش بود که خادم جوانی بودم.

۸۶ برادرم در کارهای-پروژه‌های عمومی مشغول بود. نمی‌دانم آیا کسی از هم سن و سالان من آن را به یاد دارد یا خیر. یک پروژه دولتی بود. برادرم در آنجا مشغول بود، در چهل و هشت کیلومتری همین‌جا. آنها در راستای یک پروژه حفاظت از محیط زیست دریاچه حفر می‌کردند.

۸۷ و پسری آنجا با او کار می‌کرد، از اهالی ایندیاناپولیس بود، جایی کمابیش در صد و شصت کیلومتری شمال جفرسونویل، مکانی که زندگی می‌کنم یا قبلاً زندگی می‌کردم. و آنجا... آن پسر روزی به برادرم گفت، چنین گفت: «داک»، گفت: «من-من می‌خواهم... اگر پول کافی برای پرداخت به کشیش عاقد داشته باشم، ازدواج خواهم کرد.» او گفت: «برای پرداخت هزینهٔ عقدنامهٔ خود پول کافی دارم ولی» به واقع گفت: «برای پرداخت به عاقد پول کافی ندارم.»

۸۸ داک در پاسخ گفت: «خوب، برادرم واعظ است شاید او-او شما را عقد کند.» گفت: «او هرگز مردم را مجبور به پرداخت نمی‌کند.»

مرد جوان گفت: «از او می‌پرسی که آیا ما را عقد خواهد کرد؟»

۸۹ خوب، همان شب برادرم از من پرسید: «چنانچه هر دو آنها ازدواج قبلی نداشته باشند و...دیگر مشکلی نیست.»

او گفت: «بله، از او می‌پرسم.»

اضافه کردم: «اگر این طور باشد، به او بگو که بیایند.»

۹۰ شنبه بعد آن مرد جوان آمد. یادآوری این موضوع همیشه برایم فوق‌العاده است. من...در یک بعد از ظهر بارانی یک شورت قدیمی با چراغ‌هایی که با سیم نگه داشته شده بودند، مقابل خانه توقف کرد. از زمان از دست دادن همسرم زمان چندانی سپری نشده بود، در خانه‌ای مجردی که دو اتاق کوچک داشت، زندگی می‌کردم. داک نیز آنجا با من بود و به اتفاق منتظر آنها بودیم.

۹۱ آنگاه مرد جوان از ماشین پیاده شد و به نظرم هیچ شباهتی به دامادها نداشت، گمان می‌کنم به نظر هر کسی چنین می‌نمود. بله. می‌شد در ازای پرداخت یک دلار و نیم یک جفت کفش عالی خرید. کفشی که او به پا داشت بسیار قدیمی بود. در شلوار خود هم غوطه‌ور بود. از آن ژاکت‌های مخملی پنبه‌ای قدیمی هم بر تن داشت. نمی‌دانم شما عزیزانی که مسن‌تر هستید آیا آن را به یاد دارید. گویی از داخل یک ماشین لباسشویی بدون اینکه آب‌کشی شود، درآمده بود، رگه‌رگه شده بود و به این شکل بسته، گوشه‌اش چنین بالا کشیده شده بود.

۹۲ سپس دختر خانمی با لباسی شطرنجی از سمت دیگر ماشین پیاده شد.

۹۳ نمی‌دانم. یک بار نام آن پارچه را اشتباهی گفتم. فکر کنم به آن چهارخانه می‌گویند. پس آن چنین بود...[جماعت می‌خندد-گروه تألیف]. باز هم اشتباه کردم. من-من همیشه این کار را می‌کنم. پس گفتم...

۹۴ دختر خانم از ماشین پیاده شد و آنها از پله‌ها بالا آمدند. و هنگامی که داخل می‌شدند، تنها چیز ساده‌ای که آن دختر جوان...فکر کنم تمام دار و ندارش همان دامنی بود که پوشیده بود. می‌شود گفت که کفشی به پا نداشت. در جاده سوارش کرده بودند و چنین رایگان از ایندیاناپولیس خود را رسانده بود. موهایش تا کمرش آویزان بود، موهای بافته‌شده بلندی داشت که تا کمرش می‌رسید. در ظاهر بسیار جوان به نظر می‌رسید.

از او پرسیدم: «آیا در سنی هستی که ازدواج کنی؟»

۹۵ پاسخ داد: «بله، آقا.» گفت: «از پدر و مادرم اجازه کتبی دارم.» گفت: «باید برای دریافت گواهی عقدنامه آن را به دادگاه اینجا ارائه می‌دادم.»

۹۶ گفتم: «بسیار خوب.» گفتم: «می‌خواهم پیش از شروع آیین ازدواج کمی با شما صحبت کنم.» آنها نشستند. مرد جوان به اطراف اتاق نگاه کرد، به شدت نیاز به کوتاه کردن مو داشت. همچنان به اطراف اتاق نگاه می‌کرد. به سخنانم گوش نمی‌داد. گفتم: «پسر، می‌خواهم به آنچه می‌گویم، گوش کنی.»

گفت: «چشم، آقا.»

پس پرسیدم: «آیا این دختر خانم را دوست داری؟»

پاسخ داد: «بله، آقا. دوست دارم.»

پرسیدم: «آیا این مرد جوان را دوست داری؟»

«بله، آقا. دوست دارم.»

۹۷ گفتم: «آیا مکانی داری که پس از ازدواج، دختر خانم را آنجا ببری؟»

گفت: «بله، آقا.»

۹۸ گفتم: «بسیار خوب. خوب است.» گفتم: «پرسی از تو دارم. می‌دانم که اینجا به کارهای عمومی مشغول هستی.»

گفت: «بله، آقا.» با حقوقی معادل دوازده دلار در هفته.

پرسیدم: «آیا فکر می‌کنی که بتوانی برای این دختر خانم زندگی فراهم کنی؟»

پاسخ داد: «تمام آنچه بتوانم را انجام خواهم داد.»

۹۹ گفتم: «این خوب است.» سپس گفتم: «اگر این مرد جوان بیرون آید...خواهر، اگر کار خود را از دست دهد؟ چه کار خواهی کرد، آیا پیش مامان و بابا به خانه برمی‌گردی؟»

دختر جوان گفت: «خیر، آقا. با او خواهم ماند.»

۱۰۰ بعد گفتم: «شما آقا، اگر سه یا چهار فرزند داشته باشی و چیزی برای خوراک نداشته باشی، کار هم نداشته باشی. چه کار خواهی کرد، آیا دختر خانم را به خانه‌اش پس خواهی فرستاد؟»

۱۰۱ گفت: «خیر، آقا. به تلاش ادامه خواهم داد. به شکلی حل خواهیم کرد.»

۱۰۲ احساس ناچیزی کردم. دیدم که آن مرد جوان به راستی آن دختر خانم را دوست دارد، آنها یکدیگر را دوست داشتند. آنها را به عقد یکدیگر درآوردم.

۱۰۳ نمی‌دانستم مرد جوان آن دختر را کجا برده است. چند روز بعد از برادرم داک پرسیدم کجا هستند. او گفت: «به نیوآلبانی رفته‌اند،» شهر کوچکی در جنوب مکان سکونت ما.

۱۰۴ کنار رودخانه برای خود یک تکه ورق فلز گذاشته بودم، جایی که وقتی سیم‌بان بودم هر روز به آنجا می‌رفتم. هنگامی که مابقی همکاران دور هم جمع شده، جوک می‌گفتند و همه اینها، من سوار کامیون شده و به کنار رودخانه می‌رفتم و زیر یک تکه بزرگ فلز، در جایی که روزگاری کارخانه فولاد بود تمام مدت دعا کرده و کتاب مقدس می‌خواندم. تعدادی واگن باری قدیمی آنجا بود.

۱۰۵ آن پسر جوان به آنجا رفته بود و یکی از آن واگن‌های باری را گرفته و بخشی از آن را بریده بود تا به عنوان در باشد. سپس مقداری روزنامه و پونز برداشته بود.

۱۰۶ چند نفر می‌دانند پونز چیست؟ پس از اهالی کنتاکی اینجا حضور ندارند. چنین است، یک تکه مقوا برمی‌دارید، یک پونز روی آن می‌گذارید، شبیه میخ کوچک. سپس آن را به داخل فشار می‌دهید... این پونز است.

۱۰۷ خوب آنها همه جا پونز چسبانده بودند. او به آنجا رفته بود تا تجهیزات لازم برای ساخت یک پله را از آن کارخانه فولاد بردارد، تا بتوانند داخل واگن شوند. برای ساخت یک میز چند جعبه کهنه برداشته بود. روزی به خود گفتم: «خوب است به آنجا بروم تا ببینم چه می‌کنند.»

۱۰۸ کمابیش شش ماه پیش‌تر دختر ای.وی. کنایت را به عقد پسر ای.تی. اسلایدر درآورده بودم. ای.وی. کنایت یکی از ثروتمندترین مردان کناره رودخانه اوهایو است، مدیر کارخانه‌های بزرگ منطقه است که خانه‌های از پیش ساخته و غیره تولید می‌کند. و آقای اسلایدر، ای.تی. اسلایدر مدیر شرکت شن و ماسه است، آنها فرزندان افراد میلیونر بودند. مراسم ازدواج آنها با من بود.

۱۰۹ من به مکانی رفته بودم، آنها حدود دو هفته تمرین کرده بودند، باید داخل کلبه می‌شدی و روی یک کوسن زانو می‌زدی. و تمام آن زرق و برق و تشریفاتی که تا کنون تسلیمش شده‌ام، عملاً مجبور شدم برای ازدواج آن زوج به آن تن دهم! و آنها هنگام رفتن، خوب آنها... آن زوج بینوای دیگر در نوعی اتاق کوچک به سر می‌بردند که تنها یک مبل کوچک و یک تخت تاشو داشت ولی بهر حال آیین ازدواج هر دو زوج یکسان بود.

۱۱۰ پس روزی به خود گفتم که به آن زوج ثروتمند سر بزنم. نیازی نبود دست به سیاه و سفید بزنند، پدرانشان میلیونر بودند، یک خانه زیبا برایشان ساخته بودند. صادقانه بگویم، منزل ای.وی. کنایت بالای تپه، دستگیره‌های درب کاخ بزرگش چهارده قیراط است بنابراین برایتان قابل تصور است که آنها در چگونه خانه‌ای زندگی می‌کنند. نیازی نبود کار کنند. هر سال به آنها یک کادیلاک زیبا هدیه می‌شد. آنها تک فرزند بودند و هرآنچه می‌خواستند برایشان فراهم بود. وقتی روزی به خانه آنها نزدیک شدم...

۱۱۱ حال آشنایی من با آنها چنین بود که یکی از دوستانشان از دوستان خوب من بود. پس به شکلی کمی با هم دوست بودیم. و چنین بود که وقتی می‌خواستند ازدواج کنند با آنها آشنا شدم.

۱۱۲ پس به دیدن آنها رفتم. مقابل خانه از فورد قدیمی پیاده شدم و از پله‌ها بالا رفتم. و به طبقه بالا که رسیدم و نزدیک‌تر شدم صدایشان به گوشم رسید. آنها در حال بگومگو و جر و بحث بودند. به یکدیگر حسادت می‌کردند. در یک پارتی رقص شرکت کرده بودند. دختر بسیار زیبا بود. او یکی از ملکه‌های زیبایی بود. او به خاطر ملکه زیبایی جوایز بسیاری در منطقه به دست آورده بود، از جمله اتومبیل و چیزهای دیگر. به آنها نگاه می‌کردم، یکی در یک گوشه و دیگری در گوشه‌ای دیگر بود و در مورد پسری که با او رقصیده بود، یا دختری یا چیزی بحث می‌کردند.

۱۱۳ همین که نزدیک‌تر شدم از جا پریدند و به سرعت یکدیگر را گرفته، دست‌های یکدیگر را گرفتند و به سمت در آمدند. گفتند: «سلام، برادر برانهام! حال شما چطور است؟»

گفتم: «بسیار خوب. شما چطور هستید؟»

۱۱۴ و «خوب»، آقا پاسخ داد: «من-من... ما خوشبخت هستیم. مگر نه عزیزم؟»

سپس خانم گفت: «بله، عزیزم.» ملاحظه می‌کنید؟

۱۱۵ بله، می‌بینید، نمایش اجرا می‌کنید. ولی آتش یک نقاشی آدمی را گرم نمی‌کند، این کار برخی از این کلیساها را تداعی می‌کند که سعی می‌کنند تصویری از پنطیکاست بسازند، چیزی که هزار سال پیش یا دو هزار سال پیش اتفاق افتاد. نمی‌توان کنار تصویر آتش گرم شد. پنطیکاست امروز به همان اندازه واقعی است که در آن زمان بود. توجه می‌کنید؟ بله. آن آتش الهی همچنان فرو می‌بارد. عکس و تصویر آتش نیست. آتشی حقیقی است.

۱۱۶ بله، آنها در چنین وضعیتی بودند. دقت می‌کنید؟ هیچ آرزو ندارم چنین زندگی کنم.

۱۱۷ «خوب»، به خود گفتم: «می‌دانی، درست پایین صخره، کنار رودخانه، همان جایی است که آن زوج دیگر ساکن شده‌اند.» به خود گفتم: «یک‌شنبه بعد از ظهر به آنجا خواهیم رفت تا ببینم در چه حالی هستند.»

۱۱۸ خوب، صورتم بسیار تر و تمیز نبود، لباس کارم تمیز نبود، ابزارهای کاری با خود حمل می‌کردم. به خودم گفتم: «می‌روم و آنها را غافلگیر می‌کنم.» با احتیاط وارد شدم، گویی برای بررسی آسیب احتمالی عایق‌ها بر اثر رعد و برق یا چیز دیگری رفته بودم، در امتداد خط تلفن و کابل‌های برقی که در رودخانه قرار داشتند، راه می‌رفتم. مقابل خانه آنها یک شورلت قدیمی پارک شده بود. ماجرا به یک سال پس از ازدواج آنها برمی‌گردد. و آنجا... در باز بود و می‌توانستم صدای صحبتشان را بشنوم. کمی تزویر به نظر می‌رسد اما به اندازه کافی نزدیک شدم تا بتوانم گوش دهم و ببینم چه می‌گویند. همان‌جا درنگ کردم. صرفاً می‌خواستم بدانم اوضاع از چه قرار است.

۱۱۹ دوست دارم از آنچه می‌گویم آگاه بوده و از بابتش اطمینان داشته باشم. در زمینه کلام خدا نیز همین شیوه را دارم. آیا آن امر الهی حقیقت است یا حقیقت نیست؟ آیا خدا کلام خود را پاس خواهد داشت یا کلام خود را پاس نخواهد داشت؟ اگر کلام خود را پاس ندارد پس خدا نیست. ملاحظه می‌کنید او به راستی به کلام خود پایبند است، او خداست. توجه می‌کنید؟

۱۲۰ پس چنین می‌خواستم ببینم چگونه هستند. آهسته روی دیوار لغزیدم. شنیدم که مرد جوان می‌گفت: «عزیزم، ای کاش آن را برایت خریده بودم.»

۱۲۱ خانم جوان گفت: «خوب، ببین، عزیزم.» گفت: «این لباس خوب است.» گفت: «خوب و مناسب است.» گفت: «خیلی لطف کردی. اما، می‌بینی...»

۱۲۲ نزدیک تر شدم تا بتوانم از شکاف نگاه کنم، جایی که درب واگن باری باز بود. مرد جوان آنجا نشسته بود و آن خانم بر روی زانویش بود، او دست خود را دور خانم جوان انداخته بود و آن خانم هم همچین. او یک کلاه لبه پهن قدیمی داشت که در آن سوراخی کوچک ایجاد کرده بود، بالای آن را صاف کرده بود و دستمزد خود را داخل آن ریخته بود. داشت آن را روی میز می گذاشت گفت: «این مقدار برای مواد غذایی. این مقدار برای بیمه. این مقدار برای ماشین.» آنها نمی توانستند با هم به توافق برسند. متوجه شدم که آن آقا پشت ویتترین مغازه‌ای پیراهنی دیده بود، چند هفته‌ای بود که آن را در نظر داشت، قیمتش یک دلار یا کمی بیشتر بود. دوست داشت آن را بخرد. گفت: «خوب، عزیزم، آن پیراهن خیلی به تو می آید.» باز گفت...

۱۲۳ خانم گفت: «اما عزیزم من پیراهن دارم. نیازی به آن ندارم.» می بینید؟ و این ملکه نازنین...

۱۲۴ به پشت برگشته و بالا را نگاه کردم. می توانستم سازه بلند خانه دیگر را بینم. آنجا ایستادم و چند دقیقه نگریستم. با خود اندیشیدم: «چه کسی ثروتمند است؟» به خود گفتم: «بیل برانهام، اگر قرار بود یکی از این مکان‌ها را انتخاب کنی، کجا می رفتی؟» من آن زیبایی بر فراز تپه را بر نمی گزیدم. آن شخصیت حاضر در آنجا را برمی گزیدم یک خانه‌دار واقعی، کسی که مرا دوست دارد و با من می ماند، کسی که تلاشش بنای نهاد خانه است، نه کسی که به خاطر انواع و اقسام بزرگ دوزک و خودآرایی شما را زخمین و خونین کند، کسی که با شما و پاره تن شماست.

۱۲۵ آنچه آنجا رخ داد را هرگز فراموش نمی کنم. یکی دختری زیبا را انتخاب کرد، دیگری ملاک انتخابش منش شخص بود. تنها راه انتخاب همین است. ابتدا به دنبال منش شخص باشید، اگر آن خانم را هم دوست دارید، چنین نیکوست.

۱۲۶ توجه داشته باشید، نخستین آدم خدا امکان همسرگزینی نداشت. هیچ گزینشی نداشت. خدا او را یکی ساخت، نمی توانست او را انتخاب کند. و ما دیدیم که آن زن او را از کلام خدا دور کرد. او امکانی برای دعا کردن در آن مورد نداشت. او-او-او مانند من و تو نیست. امکان انتخاب نداشت. و خوب در ادامه آن زن او را از جایگاه شایسته‌اش به عنوان پسر خدا دور کرد. آن زن این کار را با نشان دادن سبک زندگی مدرن تر به او انجام داد، چیزی که باید از آن اجتناب می کردند. منش آن زن نشان داد که در گمراهی به سر می برد. انگیزه‌ها و اهداف او نادرست نبود. او توانست از راه استدلال خود آدم را متقاعد کند که نور مدرن جدیدی که یافته بود، با وجود اینکه برخلاف کلام خدا بود، سبک بهتری برای زندگی بود.

۱۲۷ امروز چند زن یا چند مرد می توانند یک زن خوب یا یک مرد خوب را از خدا دور کنند، با گفتن چنین سخنانی به او: «این دین، شما پنطیکاستی‌ها، آن دین،» می گویند: «از مد افتاده است، قدیمی است، آن را باور نکن.» بهتر است پیش از ازدواج با چنین دختری بسیار دعا کنی برایم مهم نیست چقدر زیباست. این موضوع در مورد مرد نیز صدق می کند.

۱۲۸ آن زن توانست آن مرد را متقاعد کند که اراده خدا را رها کند و او را تحت فشار قرار داد تا کاری را انجام دهد که نباید انجام می‌داد و بدین سان کل نژاد بشر را به مرگ کشاند. از این رو کتاب مقدس او را از تعلیم، اعلام و کاربرد کلام خدا به شکل دیگری در همین راستا باز می‌دارد.

۱۲۹ می‌دانم، خواهران، بسیاری از شما می‌گویید: «خداوند مرا برای موعظه دعوت کرده است.»

۱۳۰ قصد ندارم با شما بحث کنم. اما به شما می‌گویم که به گفته کلام این کار بر شما روا نیست. «زن نباید تعلیم دهد یا اینکه مسلط شود بلکه در سکوت بماند.»

«خوب»، می‌گویید: «خداوند به من گفت که این کار را انجام دهم.»

۱۳۱ باز در این مورد هیچ شکی ندارم. آن شب پیغام من در مورد بلعام را شنیدید؟ بلعام تصمیم نخست و قاطع خدا را دریافت کرد: «این کار را نکن.» اما او به بازی ادامه داد تا زمانی که در نهایت خدا به او گفت که برود و آن کار را انجام دهد.

۱۳۲ چه بسا خدا به شما اجازه موعظه دهد. ادعا نمی‌کنم که خدا این کار را نکرده است. اما این امر با کلام اصلی و برنامه او سازگار نیست. «زیرا او را اطاعت جایز است چنانکه تورات نیز می‌گوید.» این حقیقت است. پس قرار نیست که چنین کاری انجام دهد.

۱۳۳ حال باز توجه کنید که چگونه عروس جسمانی جلوه‌ای از عروس روحانی است. کلام می‌گوید: «زن به جهت مرد آفریده شد نه مرد برای زن.»

۱۳۴ اینک قصد دارم برای چند دقیقه در مورد عروس مسیح صحبت کنم و سعی می‌کنم در این بخش پیش‌زمینه‌ای به شما ارائه دهم.

۱۳۵ «زن به جهت مرد آفریده شد و نه مرد به جهت زن.» از این رو در قوانین روزگاران دیرین، چند همسری روا بود. به داود نگاه کنید که با پانصد زن در آنجا بود و کتاب مقدس گفت: «او مردی موافق دل خدا بود.» با پانصد زن و سلیمان با هزار زن اما هیچ یک از این زنان نمی‌توانست شوهر دیگری داشته باشد.

۱۳۶ نوار پیغام من درباره ازدواج و طلاق را تهیه کنید. چندی پیش بالا بر فراز کوه توسان رفتم و در موردش دعا کردم. به بچه‌ها اجازه دادند از مدارس خارج شوند تا آن ستون آتش قیفی شکل که دور کوه می‌چرخید و به عقب و جلو و بالا و پایین حرکت می‌کرد را ببینند. اهالی اینجا از آن آگاهند، آنها آنجا بوده و آن امر الهی را مشاهده کردند و آن... همان موقع که او در مورد مسائل ازدواج و طلاق حقیقت را برایم بازگو می‌کرد. اگر یکی به این سمت و دیگری به آن سمت می‌رود پس باید جایی حقیقتی وجود داشته باشد. او در پی آن هفت مهر حقیقت مربوط به آن را نمایاند.

۱۳۷ پس توجه کنید که زن می‌توانست فقط یک شوهر داشته باشد زیرا «زن به جهت مرد آفریده شده است نه مرد برای زن.» همه آن پانصد زن همسر داود بودند و این یک نمونه بود. هنگامی که مسیح در هزاره بر تخت پادشاهی بنشیند عروس او نه تنها یک تن بلکه ده‌ها هزار تن خواهند بود، سخن از آن عروس است، همه در یک. به

شکل مشابه داود جداگانه همسران بسیار داشت اما همه آنها به اتفاق همسر او بودند. همان‌طور که کل بدن متشکل از ایمانداران عروس مسیح است، او همان است، همان زن. او آن مرد بود. پس ما به جهت مسیح آفریده شدیم. مسیح به جهت ما آفریده نشد.

۱۳۸ آنچه ما امروز در کتاب‌های آموزشی خود سعی بر انجامش داریم این است که در تلاشیم کلمه (که مسیح است) را با میل خود تطبیق دهیم به جای اینکه خود را با اراده کلمه تطبیق دهیم. کاملاً متفاوت است.

۱۳۹ مرد هنگام انتخاب دختری از یک خانواده نباید زیبایی را ملاک قرار دهد چرا که زیبایی فریبنده است. و زیبایی، زیبایی مدرن دنیوی امری از شیطان است.

می‌شنوم کسی می‌گوید: «واعظ، اینجا دیگر مراقب باش.»

۱۴۰ بحث من این است که این چیزها که در این کره خاکی زیبا نامیده می‌شوند سراسر از شیطان است. این را به شما ثابت می‌کنم. پس با توجه به این مشاهدات بیابید در کلام مقدس خدا جستجو کنیم تا ببینیم آیا این درست است یا نه. و برخی از شما زنان که مشتاق هستید بسیار جذاب باشید! توجه کنید که این امر از کجا نشأت می‌گیرد. در ابتدا، می‌بینیم که شیطان به قدری جذاب بود که فرشتگان را فریب داد. او از همه فرشتگان زیباتر بود. همین نشان می‌دهد که از شیطان است. سلیمان در کتاب امثال می‌گوید: «زیبایی باطل است.» این درست است. گناه جذاب است. البته که چنین است. گیرا و دلربا است.

۱۴۱ پرسشی از شما دارم و چیزی برای گفتن به شما. از شما می‌خواهم چند دقیقه توجه کنید. در میان تمام گونه‌هایی که در دنیا وجود دارد، چه پرندگان و چه حیوانات، بر ما روشن است که در زندگی حیوانی، در همه به جز نژاد بشر، این نر است که زیباست و نه ماده. چرا چنین است؟ نگاه کنید... گوزن را در نظر بگیرید، نر بزرگ زیبا با شاخ‌هایش و گوزن کوچکی که شاخ ندارد. به مرغ نگاه کنید، مرغ کوچک با چند لک رنگین و خروس بزرگ با پرهای زیبا. به پرندۀ نر و پرندۀ ماده بنگرید. به اردک نر و ماده نگاه کنید. توجه می‌کنید؟ هیچ گونه‌ای در دنیا وجود ندارد که بتواند به اندازه زن فریب دهد و خود را تحقیر کند.

۱۴۲ اکنون خواهر گرامی، بلند نشو تا اینجا را ترک کنی. کمی صبر کن تا پایان این را بشنویم. می‌بینید؟ دقت می‌کنید؟

۱۴۳ هیچ چیز، هیچ ماده دیگری به جز زن نمی‌تواند چنین بی بند و بار باشد. شما سگ ماده را «هرزه‌پا» و خوک ماده را «نسا کثیف» می‌خوانید اما آنها خلصتاً نسبت به نیمی از ستاره‌های سینما در اینجا بیشتر به اصول اخلاقی پایبند هستند. آنها نمی‌توانند جز خلصت خود چیز دیگری باشند.

۱۴۴ آنکه به خاطر انحراف تغییری در آن رخ داده، زن است. این درست است. می‌بینید زیبایی‌اش او را به کجا می‌برد؟ به همین دلیل است که امروز شاهد افزایش زیبایی زنان هستیم. پرل بریان را در نظر بگیرید، تا کنون عکسش را دیده‌اید؟ گفته می‌شد که او

زیبایی بی نظیر آمریکاست. هیچ دختر مدرسه‌ای در هیچ مدرسه‌ای یافت نمی‌شود که در زیبایی از او پیشی بگیرد. آیا می‌دانستید که باید چنین باشد؟ آیا می‌دانستید که کتاب مقدس گفته که اینگونه خواهد بود؟

۱۴۵ می‌دانید که در ابتدا هبوط به خاطر زن بود؟ و هبوط... در انتها نیز به همان شیوه به پایان خواهد رسید، با رهبری و تسلط زنان بر مردان و غیره. آیا می‌دانید که نگاشته‌های مقدس چنین می‌گویند؟ می‌دانید زمانی او لباس مردانه می‌پوشد و موهایش را کوتاه می‌کند در حالی که همه این چیزها بر خلاف کلام خداست. آیا می‌دانید که او تمثیلی از کلیساست؟ با مشاهده رفتار زنان به عملکرد کلیسا پی خواهید برد. این سخن سراسر درست است. خوب اکنون این به همان اندازه درست است که کلام خدا درست است.

۱۴۶ هیچ گونه ماده دیگری یافت نمی‌شود که بتواند خود را تحقیر کند، آنگونه که زن می‌تواند چنین کند. و با این حال به همین دلیل پدید آمده از...

۱۴۷ زن به عنوان بخشی از آفرینش نخستین نبود. همه ماده‌های دیگر بخشی از خلقت اصلی بودند: در مورد پرندگان، نر و ماده وجود داشت، در مورد حیوانات، نر و ماده وجود داشت. اما در مورد انسان، خدا فقط یک انسان آفرید و سپس بخشی از او را برگرفت. زن پدیدآمده از مرد است زیرا خدا چنین چیزی به وجود نیاورد. نگاشته‌های مقدس را تفحص کنید. این سخن درست است. خیر، آقا، خدا در آفرینش اصلی چنین نکرد. زن آنجا قرار داده شد.

۱۴۸ اما چنانچه بتواند خود را به شکل شایسته حفظ کند پاداشش بس بیشتر و بالاتر از مرد خواهد بود. او در عرصه آزمایش قرار می‌گیرد. چنین بود که مرگ وارد شد. در هر مرگی او مقصر است. اما سپس خدا از طریق یک زن برای بازگرداندن زندگی به بیانی ورق را برگرداند، او از طریق زن، یک زن مطیع، پسر خود را آورد. ولی چیزی بدتر از یک زن پلید وجود ندارد، چیزی پست‌تر از او پیدا نمی‌شود.

۱۴۹ قائن، پسر شیطان، فکر می‌کرد که خدا زیبایی را می‌پذیرد. او امروز هم همین فکر را می‌کند. قائن پسر شیطان بود. می‌گویید، «خوب، این قدر تند نرو!» وارد جزئیات آن نمی‌شویم اما اجازه دهید آن را برای شما حل و فصل کنم. کتاب مقدس در این مورد صراحت دارد که قائن «از شیطان بود». خوب، همین فیصله‌بخش است. بسیار خوب. او فرزند شیطان بود. و فکر می‌کرد که برپا کردن یک مذبح و آراستن آن برای پرستش، برای خدا ارج و قرب دارد.

۱۵۰ امروزه هم مردم-مردم همین تفکر را دارند. به یقین. اینکه: «ساختمانی باشکوه می‌سازیم. مجموعه‌های برجسته‌ای خواهیم داشت. بزرگ‌ترین ساختمان و خوش‌پوش‌ترین افراد و فاضل‌ترین علما در جمع ما خواهند بود.» گاهی خدا ده میلیون فرسنگ از آن فاصله دارد. چنین است. و باز هم کلیساست.

۱۵۱ چنانچه تنها پرستش، صداقت و قربانی برای خدا ارج و قرب داشته باشد پس قائن به همان سان بود که هابیل. اما او از راه مکاشفه دریافت که آنچه پدر و مادرش

تناول کرده بودند، سبب نبود.

۱۵۲ می‌خواهم در این بخش مطلبی عنوان کنم که چه بسا برانندهٔ یک خادم نباشد اما به هر حال آن را می‌گویم. می‌شنوم که دیگران جوک تعریف می‌کنند، شوخی می‌کنند، من چنین قصدی ندارم. گفتم: «اگر خوردن سبب می‌شود که زنان از عریانی خود آگاه شوند، بهتر است که دوباره سبب توزیع شود.» می‌بینید؟ ملاحظه می‌کنید؟ بله. من را ببخشید تنها برای عوض کردن حال و هوا بود. با صحبت کردن در مورد زنان و موارد دیگر شما را در اینجا در تنش قرار دادم. می‌خواهم برای یک دقیقه با پیش‌بینی آنچه که رخ خواهد داد، شما را آرام کنم. خوب، شما توجه دارید... آن سبب نبود. ما این را می‌دانیم.

۱۵۳ امروزه کلیسا با دستاوردهایش، مانند سایر دستاوردهای انسانی، دانش‌مدار می‌شود. از راه جذبۀ تصاویر و مناره‌های بزرگ سعی دارند کلیسایی دانش‌مدار بنا کنند. افسوس که پنطیکاستی‌ها نیز وارد همان روند شده‌اند. بهتر است با یک دایره زنگی در گوشه‌ای بایستید و روح خدا گرداگرد شما باشد. اما با توجه به اینکه خود به یک فرقه تبدیل شده‌اید، درگیر چشم و هم‌چشمی شده‌اید. دلیلش همین است. توجه می‌کنید؟ کلیساها سعی می‌کنند دانش‌مدار شوند.

۱۵۴ به یاد داشته باشید که آدمی با دستاوردهایی که با پیشرفت دانش حاصل می‌کند، هر روز خود را به کام مرگ می‌فرستد. بنگرید که با اختراع باروت دست به چه کارهایی زد. پس از اختراع اتومبیل بیشتر از باروت دست به کشتن زد. اینک نیز مجهز به بمب هیدروژنی است. معلوم نیست با آن قصد انجام چه کاری را دارد؟ صحیح.

۱۵۵ در مورد کلیسا نیز به همین سان است، کوشش برای دستیابی به چیزی از راه علم و بهره‌جویی از داربست ایده‌های انسانی شما را بیشتر از خدا دور کرده و به مرگ سوق می‌دهد، حتی بیشتر از زمانی که آغاز کردید. این سخن عین حقیقت است. به همان شیوه‌ای که همسر خود را انتخاب کردید، کلیسای خود را انتخاب نکنید. توجه دارید؟ آنچه علم برای او انجام داده، شگفت‌انگیز است اما در مورد کلیسایان بهتر است به آن تکیه نکنید، او آرایش، پودر و همهٔ این چیزها را اختراع کرد. از راه منش کلام الهی دست به انتخاب زنید.

۱۵۶ بیایید عروس جسمانی امروزی را با کلیسای عروس‌نمای امروزی مقایسه کنیم. این را با زنی که برای عروسی آماده می‌شود، مقایسه کنید.

۱۵۷ ببینید علم برای او چه کرده است. چنانکه می‌بینید پیش از هر چیز او با موهای کوتاه‌شده، یکی از آن مدل موهای ژاکلین کندی یا چنین چیزی بیرون می‌رود. ولی آیا می‌دانید کتاب مقدس در این خصوص چه می‌گوید؟ در واقع اگر زنی چنین کند، کتاب مقدس به مرد اجازه می‌دهد، چنانچه بخواهد، او را از خویش براند، از او مفارقت جوید. «کوتاه کردن مو برای زن قبیح و شرم‌آور است.» این عین گفتهٔ کتاب مقدس است. عین حقیقت است. این را نمی‌دانستید؟ خوب؟ بله! به اندازه‌ای در کالیفرنیا سخنرانی می‌کنم که نمی‌شود این مطلب را ندانید. درست است. بله! این برای من چه سودی

دارد؟ به هر حال آنها آن کار را می‌کنند. نمی‌شود خوکی را به صرف تغییر نام به بره تبدیل کرد. توجه داشته باشید.

۱۵۸ زین پس از من بیزار خواهید شد ولی حقیقت را خواهید دریافت. ملاحظه می‌کنید؟

۱۵۹ دقت کنید. بیایید مقایسه کنیم. یک عروس مدرن چنین با چهره‌ای سراسر رنگ‌آمیزی شده حاضر می‌شود، متفاوت از آنچه که هست. اگر صورتش را بشوید چه بسا داماد با تمام سرعت پا به فرار بگذارد. وقتی همه آن چیزها پاک شود تا سر حد مرگ می‌ترسید. همین امر در مورد کلیسا نیز صادق است، با نمای نقاشی شده، یک مکس فکتور سراسر الهیاتی. بله. هر دو چهره‌ای جذاب ولی دروغین دارند، زیبایی ساخته پرداخته انسانی و نه زیبایی خدادادی. در هیچ یک از آنها آن منش یافت نمی‌شود.

۱۶۰ توجه کنید، درست مانند شیطان، آنچه برای اغوا کردن انجام می‌دهد، اکنون عروس مدرن را با او مقایسه کنید؛ شلوارک می‌پوشد، آرایش می‌کند، موهایش را کوتاه می‌کند، لباس‌هایی می‌پوشد که شبیه مردان است و به کشیشی گوش می‌دهد که به او گفته که هیچ مشکلی نیست. آن شخص تنها یک فریبکار است و بس. او به خاطر همین در آن سو در رنج خواهد بود. این عین حقیقت است. چنین زنی برای اغوا کردن چنین کارهایی می‌کند تا خود را متفاوت از آنچه هست، نشان دهد.

۱۶۱ روش کلیسا چنین است، آنها دکترای ارشد الهیات، دکترای فلسفه، دکترای حقوق اخذ می‌کنند. آنگاه شما می‌گویید: «کشیش ما چنین، چنان و بهمان است»، چه بسا در مورد شناخت خدا همان اندازه بدانند که یک هونتو در مورد شب مصری می‌داند. این حقیقت است. بله. فقط تجربیات الهیاتی کسب کرده و کمترین شناختی از خدا ندارد.

۱۶۲ در آن کلیساهای مدرن با آرایش الهیاتیشان، زنان به خاطر مشت‌ریکی و کشیش خود، نشان عزت خود را تراشیده‌اند، اگر به ایزابل شبیه نیستند پس من از چیزی سر در نمی‌آورم. موهای کوتاه، شلوارک، آرایش، همه چیز ساخته شده بر پایه مذاق الهیاتی، کلیسا به چنین جایی رسیده است. چنین است. منش روحانی‌اش با آن بانوی اندرونی که عیسی مسیح به دنبالش می‌آید بسیار فاصله دارد.

۱۶۳ اگر یک مسیحی با زنی این چنینی ازدواج کند با این کار نشان می‌دهد که از فیض فروافتاده است. با انتخاب چنین زنی، از آن طعمی که او برای خدا و برای خانه دارد، منظور یک خانه شایسته است، بسیار فاصله دارد. خیر، آقا. چنین زنی به مذاق یک پیرو راستین مسیح سازگار نیست. منش روحانی آن زن در پایین‌ترین سطح است، او به خاطر زیبایی فرقه‌ای و شهوت دنیا مرده‌ای بیش نیست.

۱۶۴ امروز کلیسا دقیقاً به چنین جایی رسیده است، منشی که کلام به او داده بود را به شیطان فروخت و آن را با یک مذهب علمی ساخته پرداخته انسان جایگزین کرد. در حالی که در جایگاه کلیسای خدا این حق را داشت که کلام خدا را پاس دارد و

کار روح‌القدس را در جمع خود تجربه کند و با نیروی کلام و مهر الهی اعضای بدن را به هم پیوند دهد. ولی به جای آن مانند عیسو حق نخست‌زادگی خود را فروخت و فرقه‌ای را برگزید که به او اجازه می‌داد کار دلخواه خود را انجام دهد، بله، تا محبوب واقع شود، مانند کاری که مادرش در نیقیه، در روم انجام داد. سخن از کلام خداست! ۱۶۵ شگفتا که این امر به حوزه پنطیکاستی ما نیز نفوذ کرده است. هرچند این بسیار ناپسند است ولی چنین شد.

۱۶۶ برای لحظه‌ای یک راهبه کلیسای کاتولیک را در نظر بگیرید. آن خانم برای راهبه شدن، برای برگرفتن آخرین حجاب، باید خود را به طور کامل وقف کلیسا کند. (جان، بدن و روح) سراسر متعلق به کلیساست. او دیگر صاحب افکار خویش نیست. هنگام دریافت آخرین حجاب، دیگر نمی‌تواند افکار و خواست خود را داشته باشد. چنانکه می‌بینید شیطان چنین عمل می‌کند که به تقلید از آنچه درست است، آنها را به کار می‌گیرد.

۱۶۷ کلیسای راستین مسیح، آن عروس خود را به طور کامل به او و کلام موعودش سپرده است تا حدی که همان فکری که در مسیح است در شماست. چه تفاوت شگرفی!

۱۶۸ به همین ترتیب امروز درمی‌یابیم که کلیسای مدرن، کلیسای دنیای مدرن، کلیسای دنیای مدرن و کلیسای روحانی هر دو آستن هستند تا پسرانی به دنیا آورند.

۱۶۹ یکی از آنها... در یکی از همین روزها یکی از این دو... از راه تولد فرقه‌ای در شورای جهانی کلیساها، از طریق فرقه، دجال را به دنیا خواهد آورد. این حقیقت است. شاید زنده نباشم تا آن را ببینم. گمان می‌کنم چنین خواهد بود. اما شما جوانان، به یاد داشته باشید که شنیدید خادمی چنین می‌گوید. سرانجام به چنین نقطه‌ای خواهد رسید. و این همان نشان وحش است هنگامی که آن زن شورای جهانی کلیساها را تشکیل می‌دهد. و پسر خود، همان ضد مسیح را به دنیا خواهد آورد.

۱۷۰ دیگری از کلام خدا آستن می‌شود و آن بدن مبارک را به دنیا می‌آورد، بدن کامل عیسی مسیح که همان عروس است. بدن مسیح هنوز کامل نشده است. چند نفر این را می‌دانند؟ مرد و زن یک هستند. و مسیح خود به بیانی یک بدن است، همان کلمه. عروس باید از باقی‌ماندگان آن بدن تشکیل شود. و این دو با هم دوباره یک بدن، تنی واحد را تشکیل می‌دهند. همان‌طور که در ابتدا در مورد آدم شد؛ مرد و همسرش یک هستند. بنابراین او، همان عروس راستین، خود را سراسر و تماماً به آن داماد تقدیم کرده است و چنین افکار خود را به کار نمی‌برد. البته که فکر عروس همان ارادهٔ داماد است و ارادهٔ او همانا کلامش است.

۱۷۱ حالا این به اصطلاح عروس منتخب یک مرد را در نظر بگیرید، جا دارد همین‌جا عروس روحانی و عروسی طبیعی امروزی آن را با هم مقایسه کنید؛ یک ایزابل مدرن که اخبش شیفته‌اش است، با آن زیبایی‌های مکس فکتوری و غیره. به کلیسا که بنگرید شگفتا که همان روش را در پیش گرفته، نسبت به کلام خدای زنده خودفروشی کرده است؛ با فرقه‌های بزرگ، ساختمان‌های مجلل، مبالغ هنگفت، دستمزدهای نجومی،

خود را سراسر رها کرده است. مردانی که در منبر ایستاده و چنین چیزهایی را تأیید می‌کنند و چشم خود را بر روی آن می‌بندند. این امر سراسر فریب است و بس. به راستی عصر کلیسای کور لائودکیه است، درست همان‌طور که کتاب مقدس از پیش گفته است. «می‌گویی دولت‌مند هستم. از جایگاه ملکه برخوردارم. به چیزی نیاز ندارم. نمی‌دانی که فقیر، مسکین، کور، مستمند و عریانی و آن را نمی‌دانی.» اگر این فرموده خداوند در مکاشفه باب ۳ نیست پس من هرگز آن بخش را نخوانده‌ام. اینجا سخن از ماهیت اوست ولی شگفتا که خود از آن بی‌خبر است! به این بیندیشید.

۱۷۲ اگر به مرد یا زنی که در خیابان برهنه ظاهر شده، بگویید که برهنه است، چنین پاسخ خواهد داد: «سرت به کار خودت باشد»، چرا که جایی خلل فکری وجود دارد. آنها دچار آشفتگی ذهنی هستند.

۱۷۳ خود کلام خدا را بخوانید، جایی که می‌گوید مردم چگونه باید عمل کنند، جایی که در مورد تعمیم روح‌القدس که امروز در باب آن صحبت می‌کنیم و با این حال مردم شما را دیوانه می‌پندارند. به آنها می‌گویید که: «شما باید...» آنها باید دوباره متولد شوند. آنها باید کتاب مقدس را بی‌درند.

۱۷۴ می‌گویند: «این افسانه‌ای یهودی است که سالیان پیش رواج یافت. این کلیسای ماست که راه درست را در پیش گرفته است.» مستمند، مسکین، کور، عریان و حتی آن را نمی‌دانند. چه...و به گفته کتاب مقدس افراد دچار چنین وضعیتی می‌شوند.

چگونه یک نبی راستین نمی‌تواند این را ببیند؟ نمی‌دانم.

۱۷۵ اینک همه جا این مسئله در کلیساهای ما نفوذ می‌کند. به آن بنگرید، به شکلی مدرن. همان «فاحشه پیر و دخترانش» در مکاشفه باب ۱۷ به مردم «فقیر، کور و مستمند» تعلیم الهیاتی بر خلاف کلام خدا را ارائه می‌دهد. «و در او جان بردگان و مردان و زنان از-از همه‌جا یافت شد.» به جای اینکه مردم را جذب...

۱۷۶ مسیح کلام خود را تأیید و تصدیق می‌کند و این چیزی است که مردم را جذب می‌کند. او مردم را از کلیساهای جذب نمی‌کند جایی که مردم مجذوب فرقه‌های مطرح، کارهای بزرگ، بی‌ظنیر و لوکس می‌شوند. ولی آنچه عروس مسیح را به خود جذب می‌کند تنها کلام خداست و بس.

۱۷۷ اکنون توجه کنید. جالب توجه است که کلیسا با لباس‌های زیبا و نوع پوشش گروه‌های کر، زنان مو کوتاه و آرایش کرده در پی جلب توجه مردم است. به خود می‌گویند...مانند یک فرشته سرود می‌خواند. در حالی که درست همچون دیوی دروغ می‌گوید، شبگردی کرده و در مهمانی رقص شرکت می‌کند و فکر می‌کند که این ارتباطی به آن ندارد. چنین فکر می‌کنند که: «هیچ مشکلی نیست. به غایت زیباست.» اما خود می‌دانید که این دروغی ساختگی است. از کلام خدا نیست.

۱۷۸ در حالی که عروس راستین از راه حفظ کلام الهی در پی کسب توجه خداست. اینک توجه داشته باشید. اکنون بیابید به مسیح توجه کنیم.

۱۷۹ شما می‌گویید: «خوب، حال یک دقیقه صبر کنید، منظور از زیبایی که در موردش صحبت می‌کنید، چیست؟»

۱۸۰ کتاب مقدس در اشعیا ۵۳:۲ می‌گوید هنگامی که عیسی آمد، «او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم.» درست است؟ جمال و زیبایی در کار نیست. اگر عیسی با زیبایی دنیوی آمده بود، درست به سبک شیطان در روزگار کنونی، مردم به سویش می‌شتافتند و پذیرا می‌شدند به همان طریقی که امروز در مقابل کلیسا انجام می‌دهند. مردم درست مانند کاری که امروزه در قبال شیطان انجام می‌دهند، به او ایمان آورده و پذیرایش می‌شدند. یقیناً چنین می‌کردند. اما او با چنین زیبایی نیامد بلکه او همواره با زیبایی منش و سرشت می‌آید. مسیح شخص جذاب، رعنا، قوی و درشت‌اندام نبود. خدا چنین چیزی را بر نمی‌گزیند.

۱۸۱ به خاطر می‌آورم بخشی را که روزی نبی‌ای رفت تا پادشاهی برگزیند، از میان پسران یسی پادشاهی برگزیند تا جانشین یک پادشاه دیگر یعنی شاول شود. پس یسی پسر ارشد، رعنا و خوب خود را آورد. گفت: «تاج برازنده سرش می‌باشد.»

۱۸۲ نبی قصد داشت بر سر او روغن بریزد. گفت: «خدا او را نپذیرفت.» همچنین خدا تکاتک آنها را رد کرد تا اینکه او به پسر کوچک با چهره‌ای گلگون و شانه‌های افتاده رسید. او روغن را بر روی او ریخت و گفت: «خدا او را برگزید.» ملاحظه می‌کنید؟ دروغا که ما به دیده انتخاب می‌کنیم. خدا بر اساس منش برمی‌گزیند.

۱۸۳ سخن از منش و سرشت است، هرگز شخصیتی مانند عیسی مسیح پیدا نشد. آنچه در شما زیست می‌کند و او را مکشوف می‌سازد. چنین می‌بینیم که این درست است. این زیبایی دنیوی او نیست که عروسش را جذب می‌کند. این منش اوست، منش کلیسا همان چیزی است که عیسی در پی آن است، نه ساختمان‌های مجلل یا مجموعه‌های فرقه‌ای بزرگ با اعضای پرشمار. او نوید داد جایی که دو یا سه نفر جمع شوند همان‌جا ما را ملاقات کند. حقیقتاً پایه امید یک ایماندار راستین همانا کلام خدا و به حق بودن آن است، و چنانکه به واقع می‌باشد، تأیید و تصدیق شده است. آنها به پیروی از کلام دست به انتخاب می‌زنند و نه به پیروی از دوستداران دنیا. آنها از چنین چیزی بیزارند.

۱۸۴ جای شگفتی نیست که آن زن از آن بزرگوار طلاق گرفت چرا که مکاشفه‌اش را از دست داد و از آن بی‌بهره است. آن بزرگوار دیگر به او اهمیتی نمی‌دهد و همین‌طور به کردار و رفتار او و به آن چیزهای دنیوی که بدان دل بسته است.

۱۸۵ خدا به دنبال منش است، همان منش و سرشت مسیح. خوب، اینک لحظه‌ای صبر کنید. چنین است. او عروسی را برمی‌گزیند که منش او را بازتاب دهد و این جایی است که کلیساهای مدرن امروز قطعاً میلیون‌ها فرسنگ از طرح و نقشه او بازمی‌مانند زیرا منکر حقانیت آن می‌شوند. خوب چگونه ممکن است؟ اینک او منتظر روزی است که عروس شکل بگیرد، عبرانیان ۸:۱۳، درست همان‌طور که بود، درست همانند خود او. باید همچون مسیح باشد، همان گوشت، همان استخوان، همان روح، همه چیز به

همان شکل، درست به همان شیوه شکل می‌گیرد و سپس این دو یک می‌شوند. تا زمانی که کلیسا اینگونه نباشد آنها یکی نیستند. منش و سرشت او، کلمه برای این عصر باید شکل گیرد. باید درست مانند خود مسیح شکل بگیرد.

۱۸۶ اینک در پایان می‌خواهم به شما بگویم که چرا چنین مطالبی را بازگو کردم و سپس جلسه را خاتمه می‌دهم. چند شب پیش حدود ساعت سه صبح بیدار شدم.

۱۸۷ از تکاتک شما می‌خواهم که به این پرسش پاسخ دهید که آیا تا به حال چیزی در نام خداوند به شما گفته‌ام که درست نبوده باشد؟ همواره درست بوده است. صادقانه بگویم، خدا می‌داند که چنین است. از هزاران موردی که بازگو شده، هیچ کس در هیچ جای دنیا پیدا نمی‌شود که بتواند بگوید که خدا تک واژه‌ای از آن را محقق نکرده است. همواره در کاملیت به وقوع پیوسته است.

۱۸۸ حتی زمانی که چندی پیش، کمابیش یک سال پیش، در فینیکس بودم درباره آن پیغام به شما گفتم، در مورد پیغام آقایان ساعت چند است؟ همچنین به شما گفتم که «هفت فرشته آنجا با هم ملاقات خواهند کرد،» و این آغاز روند مهرهاست و آنچه که خواهد بود. نشریه لایف نیز مقاله‌ای در مورد آن نوشت، آن شعله عظیم که در هوا بود، طولش چهل و هشت کیلومتر و عرضش چهل و سه کیلومتر بود. گفتند که ماهیتش برای آنها غیر قابل درک است، هنوز هم نمی‌دانند. عزیزانی که امشب اینجا در این ساختمان حضور دارند، هنگام وقوع آن آنجا کنار من بودند، دقیقاً همان چیزی است که او خود اعلام کرد. او اموری که قرار بود رخ دهد را برایم بازگو کرد و به من گفت و درست به همان شکل محقق شد. اینکه چگونه مهرها گشوده شدند و اسراری که در عصر اصلاحگران پنهان نگه داشته شده بود، بازشناخته شد.

۱۸۹ آن بالا بر فراز تپه چند نفر بودند، سه یا چهار تن از آن عزیزان یا بیشتر اینک اینجا حاضرند، بله. همان طور که از تپه بالا می‌رفتم، روح القدس گفت: «آن سنگ را بردار.» ما برای شکار رفته بودیم. گفت: «آن را به هوا پرتاب کن و بگو: خداوند چنین می‌گوید.» چنان کردم. از آنجا باد ملایم قیفی شکلی برخاست. گفتم: «بیست و چهار ساعت دیگر دست خدا را خواهید دید.» آن عزیزان هم اینک اینجا حضور دارند.

۱۹۰ روز بعد حدود ساعت ده که آنجا ایستاده بودم، به کهنه‌سربازی گفتم: «آماده باش. آنجا زیر آن اتومبیل برو،» گفتم: «قرار است اتفاقی بیفتد.» درست بر فراز ژرف‌دره‌ای بزرگ، آسمان نیز صاف بود. همان دم آتشی چرخان از آسمان فرود آمد و با تمام قدرت به دیواره‌های ژرف‌دره برخورد کرد. من -من درست زیرش ایستاده بودم. کلاهم را برداشتم، سرم را راست نگه داشتم. تا حدود یک متری بالای سر من پایین آمد و در اطراف آن دیواره بدن سان سنگری ایجاد کرد سپس انفجاری رخ داد. سپس به هوا رفت و باز چرخید و پایین آمد، سه بار چنین شد حتی تا شعاع دویست متری قسمت بالای بوته‌های کهور را برید. «آمین» گفتن عزیزان را می‌شنوید؟ وقتی این اتفاق افتاد آنها آنجا بودند، توجه کنید، و سه انفجار رخ داد.

۱۹۱ هنگامی که آنها از زیر اتومبیل‌ها بیرون آمدند، نزد من آمده گفتند: «اگر به شما برخورد می‌کرد حتی لکه روغنی هم از شما باقی نمی‌ماند.»

۱۹۲ گفتم: «خودِ خدا بود. داشت با من سخن می‌گفت.» خدا در گردباد سخن می‌گوید. ملاحظه می‌کنید؟ و همان ستون آتش که در تصویر مشاهده می‌کنید، آنجا حضور داشت.

و همین که آن امر الهی فرو آمد، گفتند: «آن چیست؟»

گفتم: «داوری بر ساحل غربی نازل می‌شود.»

۱۹۳ دو روز بعد آلاسکا چنان بلعیده شد. ملاحظه می‌کنید؟ یکباره با نخستین ضربه به آنجا برخورد کرد.

۱۹۴ باید به ترتیبی موضوع نمادین شود. در باب مثال، مردی که مقداری نمک در ظرفی گذاشت و سپس آن را در آب انداخت، گفت: «خداوند چنین می‌گوید، باشد که آب شیرین باشد.» مثال دیگر اینکه عیسی آب را گرفت و آن را در ظرفی ریخت و از آن شراب پدید آورد.

۱۹۵ باید چیزی داشته باشید که نمادی از آن باشد. چنین بود که چیزی در هوا بالا رفت و باز فرود آمد. و با همین آن گردباد ملایم آغاز شد. کمتر از بیست و چهار ساعت بعد، آن امر الهی کوه را تکان داد به شکلی که سنگری در گرداگرد آن باز شد.

۱۹۶ آقای کشیش بلر اینجا حضور دارند و اینک من به ایشان نگاه می‌کنم، ایشان آنجا بودند و چند قطعه از آن را برداشتند. تری سوتمن اینجا حاضر هستند، همچنین دیگر عزیزان، همین‌طور بیلی پل. برادران، بسیاری از این عزیزان که اینجا هستند، آنجا حضور داشتند تا هنگامی که آن امر الهی آنجا را می‌دید، شاهد آن رخداد باشند.

۱۹۷ این افسانه نیست. عین حقیقت است. این اتفاق در روزگار کتاب مقدس رخ نداد. در زمان کنونی اتفاق افتاد. توجه می‌کنید؟ این همان خداست که همواره این امور را به من نمایانده و آنها به طور کامل محقق شده‌اند، دقیقاً جزء به جزء. هرگز زایل نمی‌شوند، حتی یک بار. اینک او را می‌ستایم.

۱۹۸ چند هفته پیش رؤیایی داشتم. بر روی-بر روی مکانی بلند ایستاده بودم و می‌خواستم از پیش تصویری از کلیسا داشته باشم. چنانکه متوجه شدم به سویم می‌آمد... بیشتر این شکلی ایستاده بودم، رو به غرب. و از این سو گروهی خانم نازنین پیش می‌آمدند، پوشش بسیار خوبی داشتند، موهای بلندشان به خوبی پشت سر مرتب شده بود، لباس آستین‌دار و دامنشان تا پایین مرتب بود. همه آنها با آهنگ رژه‌وار حرکت می‌کردند، این چنین «به پیش ای سربازان مسیحی، بیایید تا میدان نبرد چنین ره بپیماییم، این صلیب عیسی است که راه را می‌گشاید.» همان‌طور که می‌رفتند، من هم ایستاده بودم و حضوری آنجا را فراگرفته بود، آن روح مبارک، خود خدا بود که گفت: «این عروس است.» با قلبی شاد می‌نگریستم. و آن گروه از این سو رفت و از پشت سر من رد شد.

۱۹۹ کمی که گذشت از این سو برگشت، آن آواز گفت: «اینک کلیسای مدرن رژه خواهد رفت.» و چنین کلیسای آسیا پیش آمد. هرگز چنین گروهی از زنان نفرت‌انگیز ندیده بودم.

۲۰۰ همین‌طور کلیساهای دیگر از ملت‌های گوناگون پیش می‌آمدند. دیدنشان وحشتناک بود.

۲۰۱ و این را می‌گویم چون در برابر خدا این مسئولیت را دارم که حقیقت را اعلام کنم. هنگامی که گفت: «کنون کلیسای آمریکا رژه خواهد رفت.» چنانچه تا کنون مشت‌دیو دیده باشم، همان بود. آن زنان سراسر برهنه بودند، با چیزی خاکستری و به رنگ پوست فیل. آن را جلو خود نگه داشته بودند و در قسمت بالا تنه نیز پوششی نداشتند. چنان می‌کردند، از این رقص‌هایی که جوانان در اینجا انجام می‌دهند، تویست و چنین چیزهایی، به همراهی نوعی موسیقی. و همین که دیدم میس آمریکا چگونه پیش می‌آید، تقریباً از هوش رفتم.

۲۰۲ اینک این سخن خداوند است. چنانچه باور دارید که خادم او هستم، پس اینک مرا باور کنید. حاضر نبودم به ازاء هیچ چیز چنین مطلبی را بازگو کنم. اگر راست نبود حتی در ازاء پیشنهاده بالاترین مبلغ دنیا نیز نمی‌توانستید مرا وادار به بازگویی چنین مسئله‌ای کنید.

۲۰۳ وقتی رد شد، من زجرکننده‌ترین منظره‌ای بود که تا به حال دیده بودم. در دل خود گفتم: «خداایا، با چه مشقتی واعظان و همه ما برادران تلاش کردیم تا عروس را برای تو آماده کنیم و نتوانستیم از این بهتر کاری انجام دهیم.» او خود را پیچ و تاب می‌داد، این را جلوی خود نگه می‌داشت، نوعی دامن رقص هاوایی، آن را در مقابل قسمتی از بدن خود نگه داشته بود، قسمت پایینی، این چنین، می‌رقصید و خود را مانند جوانان اینجا تکان می‌داد... در این شوهای مبتذل که پخش می‌شود، همان‌طور که آنها خود را تکان می‌دهند. او میس مسیحیت آمریکا بود.

۲۰۴ صادقانه به شما می‌گویم، خدا مرا مدد کند، ولی این چیزی است که در چهره او به نظر می‌رسد. من -من تنها... شروع کردم... نزدیک بود از هوش بروم. در دل گفتم: «پس از این همه تلاش، این همه موعظه، تمام تلاش‌ها برای متقاعد کردن؟» همه آن زنان بدون استثنا موهای خود را کوتاه کرده و چنان خود را تکان داده و آن رفتارها را داشتند، تمام وقت چنین چیزی را در مقابل خود نگه داشتند بودند. به جایی که من در کنار آن هیئت ماوراءالطبیعه ایستاده بودم، نزدیک شدند. نمی‌توانستم حضور الهی او را ببینم. می‌شنیدم که با من صحبت می‌کرد، بسیار به من نزدیک بود. خوب آنها در حالی که آن را چنان نگه داشته بودند، در این جهت چرخیدند. آنها خود را تکان داده و می‌خندیدند و دیوانه‌وار رفتار می‌کردند و در حالی که آن چیز را در مقابل خود نگه داشته بودند، چنان رفتار می‌کردند.

۲۰۵ در مقام خادم او همچنان در حضور مبارکش ایستاده بودم. «تمام تلاش خود را به کار بستم، آیا نتوانستم بهتر از این کاری انجام دهم؟» در دل خود چنین می‌گفتم: «خداایا، این برای من چه سودی دارد؟ همه آن کارها چه سودی داشت؟ تمام آن گریه‌ها، درخواست‌ها، تلاش‌ها برای متقاعد کردن و تمام آن آیات، شگفتی‌ها و معجزات که به انجام رساندی. اینکه چطور پس از آنجا ایستادن و موعظه کردن برای

آنها، به خانه بازگشته و گریه می‌کردم و همه چیز، اینها برای من چه سودی داشت؟ آیا حال باید در جایگاه عروس چنین چیزی را به تو بشناسانم؟»

۲۰۶ همچنان که در حال تماشا بودم، او رژه می‌رفت. می‌توانید تصور کنید که پشت بدن او هیچ پوششی نداشت و در حالی که این را در مقابل خود نگه داشته بود خود را چنان تکان می‌داد، خود را پیچ و تاب می‌داد و اندام خود را چنان حرکت می‌داد. به راستی که مبتذل بود، حرکتی که انجام می‌داد و اینکه بدن را چنان تکان می‌داد. حال من...

۲۰۷ می‌گویید: «برادر برانهام، چه معنایی دارد؟» نمی‌دانم. صرفاً به بازگو کردن رؤیای خود بسنده می‌کنم.

۲۰۸ هنگامی که چنان از کنارم رد شد، به او نگاه کردم. به واقع احساس بدی به من دست داد. روی خود را برگرداندم. در دل خود گفتم: «خدایا، پس من محکوم هستم. دیگر-دیگر نیازی نیست که تلاش کنم. چه بسا بهتر است ترک خدمت کنم.»

۲۰۹ خانم کارل ویلیامز چنانچه اینجا حضور دارید، آن رؤیایی که چندی پیش در موردش با من صحبت کردید، همان که چند شب پیش داشتید و شما را اذیت می‌کرد، همین است. فرمان خودرو از دستم گرفته شده است.

۲۱۰ پس به خود گفتم: «شاید بهتر باشد آن را فراموش کنم.» برای من، تمام شده بود.

۲۱۱ ناگهان صدای بازگشت خود او را شنیدم. سپس همان عروس که از این سو رفته بود، از این سمت از راه رسید. آن بانوان جوان برگشتند و هر یک از آنها لباس ملی کشوری که از آن آمده بودند را پوشیده بود، مانند سوئیس، آلمان و غیره، هر یک از آنها چنین لباسی پوشیده بود، همگی موهای بلندی داشتند، درست همانگونه که در ابتدا بود. و آنها آنجا چنان راه می‌رفتند. «به پیش ای سربازان مسیحی، بیایید تا میدان نبرد چنین ره بیماییم.» و هنگامی که آنها از مقابل تریبونی که ما بودیم گذشتند، همگی همزمان چشمان خود را به سوی ما چرخاندند. سپس سرهایشان را برگرداندند و به راه خود ادامه دادند.

۲۱۲ سپس درست همان‌طور که شروع به بالا رفتن به سمت آسمان کردند، آن دیگری به نوک تپه‌ای رفت و از آنجا چنین پایین آمد.

۲۱۳ آنها در حال رژه به سوی آسمان بالا رفتند. و همان‌طور که راه می‌رفتند، متوجه شدم که دو یا سه دختر جوان پشت سر من بودند، به نظر می‌آمد که از یک کشور خارجی بودند، شاید از سوئد، سوئیس یا جاهای دیگر. آنها سرگرم تماشای فضای پیرامونی شدند و به همین ترتیب... گفتم: «چنین نکنید! جدا نشوید!» در حالی که در رؤیا چنان فریاد می‌زدم به خود آمدم، ایستاده بودم و دستم را به این شکل دراز کرده بودم. به خود گفتم: «خوب...»

۲۱۴ به همین دلیل آنچه که امشب در قلبم بود را بازگو کردم. پرسشی از شما دارم. آیا از آنچه فکر می‌کنیم دیرتر شده است؟ آیا ممکن است که او که اینک فراخوانده و

برگزیده شده، در درون مهر شده باشد؟ چنانچه خود می‌دانید یکی بیشتر از آن عدد افزون نخواهد شد. آیا چنین چیزی ممکن است؟ بله. بله.

۲۱۵ به یاد دارید آن روز هنگام صرف صبحانه چه گفتم. در خصوص تولید گردهٔ نر و ماده، یک میلیون ماده بیرون می‌آیند همچنین یک میلیون تخمک. ولی تنها یکی از آنها زندگی خواهد یافت ولی در هر صورت همهٔ آنها همسان هستند؛ یک در یک میلیون. هر یک از آنها از همان تخمک و همان ماده هستند. تنها یکی از آنها به زندگی دست می‌یابد. مابقی می‌میرند.

۲۱۶ هیچ کس نمی‌داند کدام یک از تخمک‌ها رسیده و یانع شده و در چه وضعیتی است. این خداست که باید در موردش تصمیم بگیرد، اینکه پسر باشد یا دختر، بلوند یا سبزه یا هر چیز دیگر که خواهد بود. خدا تصمیم‌گیرنده است. سخن از نخستین واردشدگان نیست بلکه صحبت از نخستین برگزیدگان خداست. چه بسا یکی اینجا می‌آید و دیگری... اگر امکانش را داشته باشید، می‌توانید در یک لولهٔ آزمایش ببینید که چگونه آنها به هم می‌پیوندند. من خود آن را دیده‌ام. این خداست که باید تصمیم بگیرد. فقط یکی، حتی اگر آنها همه یکسان باشند باز هم گزینش صورت می‌پذیرد. تولد طبیعی از راه گزینش است. خدا از میان یک میلیون تنها یکی را برمی‌گزیند.

۲۱۷ هنگامی که اسرائیل مصر را ترک کرد تا راهی سرزمین موعود شود کمابیش دو میلیون نفر جمعیت داشت. همهٔ آنها تحت همان برهٔ قربانی بودند و گرنه زنده نمی‌ماندند. همه به موسی، همان نبی گوش دادند. همهٔ آنها در دریای سرخ تعمید موسی را دریافت کردند. همهٔ آنها رقصیدند، زنان با مریم در ساحل پایکوبی کردند (کی) زمانی که خدا دشمن را نابود کرد. همه آنجا با موسی ماندند و سرود خواندن او در روح را شنیدند. همهٔ آنها من را که در بیابان از آسمان فرو می‌افتاد، خوردند. هر شب من تازه‌ای نازل می‌شد که نمونه‌ای از پیغام است، همه از آن خوردند. اما از میان آن دو میلیون نفر، چند نفر کامیاب شدند؟ دو تن. از هر یک میلیون یک نفر.

۲۱۸ امشب شمار مسیحیان در سراسر این کرهٔ خاکی به پانصد میلیون تن می‌رسد، با احتساب کاتولیک‌ها و دیگران. پانصد میلیون نفر در دنیا ادعای ایمان دارند. چنانچه همین امشب ربودگی رخ دهد یعنی... اگر به راستی به نسبت یک در یک میلیون باشد. نمی‌گویم که چنین است. اما اگر چنین بود، در بیست و چهار ساعت آینده تنها پانصد نفر نایاب می‌شدند. هیچ خبری در این خصوص به گوش شما نخواهد رسید. در هر صورت همان شمار از مردم مفقود می‌شوند و هرگز هم پیدا نمی‌شوند.

۲۱۹ ای دوست گرامی، آنچه هنگام آمدن یحیی تعمیددهنده رخ داد، ممکن است برای ما نیز اتفاق افتد. شاگردان پرسیدند: «چرا کتاب می‌گویند، چرا رسولان یا انبیا می‌گویند الیاس باید اول بیاید و همه چیز را اصلاح نماید؟»

۲۲۰ او گفت: «به شما می‌گویم که الیاس در زمان کنونی آمده است و شما از آن آگاه نشده‌اید.»

۲۲۱ چه بسا یکی از همین روزها ما اینجا جا بمانیم، «مگر ربوده شدن پیش از مصیب عظیم رخ نمی‌دهد؟»

«چنین شده است و شما از آن آگاه نیستید.»

۲۲۲ بدن یکسره در درون خویش مهر شده است، تنها کاری که باید کرد این است که روند را حفظ کند. منظورم این نیست که چنین شده است. امیدوارم این‌طور نباشد. اما دوست عزیز وقتی اجازه می‌دهید...

۲۲۳ اگر امشب در قلب خود حس می‌کنیم که باید زندگی و کردار خود را اصلاح کنیم، اجازه دهید به عنوان یک برادر خادم به شما توصیه‌ای کنم. این را برای نخستین بار از پای منبر می‌گویم. به هر حال، امشب بیش از هر چیز دیگر یا هر زمان دیگر در جمع در موردش صحبت کردم زیرا در این جلسات آزادی بسیار داشتیم. اگر باور دارید که نبی خدا هستم به آنچه به شما گفتم گوش دهید. اگر در قلب خود اندک احساسی دارید، هم اینک به پیشگاه خدا بروید. این کار را انجام دهید.

۲۲۴ شما آقایان، لحظه‌ای صبر کنید. همین‌جا به اعتقادنامه‌هایی که بر پایه آن خدمت می‌کنید، بنگرید. به کلیساهای خود نگاه کنید. آیا به شایستگی با کلام خدا سازگار است؟ آیا همه شرایط لازم را دارید؟ می‌گویید: «مرد خوبی هستیم.» نيقودیموس هم مرد خوبی بود، همین‌طور دیگران. بله، آنها... آنها افراد خوبی بودند. ملاحظه می‌کنید؟ ولی این مسئله هیچ ارتباطی با آن امر الهی ندارد.

۲۲۵ و شما خانم‌ها، از شما می‌خواهم در آینه نگاه کنید و ببینید که خدا از زن انتظار انجام چه چیزی را دارد. در آینه خدا نگاه کنید، نه در آینه کلیسای خود بلکه در آینه خدا و ببینید آیا در زندگی خود ویژگی‌هایی را به دست آورده‌اید که عروس روحانی عیسی مسیح باشید.

۲۲۶ شما خادمان، شما نیز تأمل کنید. آیا اینجا از چیزی می‌زنید تا مبادا احساسات یکی از حاضران جریحه‌دار شود؟ آیا چنین می‌کنید اگر نبود... حتی اگر شما را از کلیسا بیرون کنند؟ اگر چنین احساسی دارید، برادر عزیزم، بگذارید به نام عیسی مسیح به شما هشدار دهم، هم اینک از آن بگریزید.

۲۲۷ و شما ای خانم، چنانچه نمی‌توانید همچون یک مسیحی راستین در حد اعلی باشید، البته نه یک مسیحی اسمی بلکه در قلب خود، باشد که زندگیتان درست آنچه که در سند ازدواج خدا بیان شده را بازتاب دهد...

۲۲۸ و شما عضو کلیسا، اگر کلیسای شما چنین نیست که آنچه خدا در کلامش حکم کرده را پاس دارد، از آن خارج شوید و به مسیح بپیوندید.

۲۲۹ این هشدار جدی است. ما نمی‌دانیم چه زمانی، شما هم نمی‌دانید چه زمانی ولی روزی این شهر در کف اقیانوس قرار خواهد گرفت.

۲۳۰ عیسی گفت: «و تو ای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد. زیرا اگر معجزات در سدوم و عموره انجام می‌شد تا به امروز پابر جا می‌ماند.»

سدوم و عموره در کف دریای مرده قرار گرفته‌اند. و کفرناحوم در کف دریا جای گرفته است.

۲۳۱ شهرتان ادعا می‌کند شهر فرشتگان بوده و به آسمان‌ها سر برافراشته است ولی همه پلیدی‌ها و زشتی‌های مد و غیره را گسترش داده‌ای به حدی که حتی از کشورهای خارجی به اینجا می‌آیند تا از پلیدی ما دریافت کنند و آن را به جای دیگری بفرستند، با کلیساها و برج‌های ناقوس زیبا و سبک رفتاری که دارید. به یاد داشته باشید که روزی در کف دریا خواهید بود، حتی هم اینک زمین همچون خانه زنبور شده است. خشم خدا زیر پای تو نعره می‌زند. او تا به کی آن ساحل شنی را نگه خواهد داشت؟ در حالی که اقیانوس آنجا با عمقی معادل هزار و ششصد متر، تمام راه را به سوی دریای سالتون در حال خزیدن است. سراسر بدتر از آخرین روز پمپئی خواهد بود. لس آنجلس توبه کن.

۲۳۲ همچنین مابقی شما، توبه کنید و نزد خدا بازگشت نمایید. زمان جاری شدن خشم او بر روی زمین فرارسیده است. در حالی که هنوز هم زمان برای فرار باقی است، بگریزید و به مسیح بییونید.

دعا کنیم.

۲۳۳ خدای عزیز، در روح متزلزل و در قلب اشک هشدار جاری است. خدایا، نگذار زنان و مردان آنچه گفتم را شوخی تلقی کنند، همچنین عزیزان کلیسایی آن را به عنوان تعصب یا چیزی به ضد خود تلقی کنند. خداوند، باشد که دریابند که از سر محبت است.

۲۳۴ خدای قادر مطلق، تو بر من شاهی که چگونه سالیان سال سراسر این ساحل را پیمودم و کلام تو را اعلام کردم. خدایا، شاهد من باش، اگر امشب اتفاقی بیفتد، من حقیقت را بازگو کرده‌ام، تو خود آگاهی که رؤیای عروس حقیقت است. ای خداوند، آن را با نام تو مرتبط کردم و گفتم که این سخن خداوند است. و خداوند، با همه وجود حس می‌کنم از کاری که می‌کنم آگاهی دارم.

۲۳۵ بنابراین ای خداوند به نام عیسی نزدت دعا می‌کنم بگذار مردم امشب تکانی به خود دهند و از خشمی که می‌آید، بگریزند زیرا ایخاؤد بر دروازه‌ها و ملت‌ها نوشته شده است. علامت سیاهی نیز به آن افزوده شده است. روح خدا غمگین شد و رفت، آنها در ترازو وزن شده و سبک بودند. جشن نبوکدنصر پادشاه باز هم تکرار شده است، با نوشیدن بیش از حد و زنان نیمه عریان که خود را مسیحی می‌نامند.

۲۳۶ ای خدای آسمان، به دنیای گنهکار و مردمان گناهکار رحم کن، خداوند، ما گناهکاریم. خدایا، تلاش خود را به کار می‌گیرم تا در شکاف بایستم و رحمت الهی تو را بطلبم تا امشب در میان این جمع صحبت کنی و عروس خود را به توجه فراخوانی، خداوند، همچنین به پیش رفتن ولی نه با نشانه هر اعتقادنامه‌ای بلکه با آوای انجیل خداوند عیسی مسیح. خداوند این را عطا کن. بگذار امشب چنین بازشناخته شود

که خدا تویی و سخن تو راست است. چنانکه با وقار و متانت در مقابل این جماعت ایستاده‌ایم از آنها می‌خواهیم که به کلامت توجه کنند.

۲۳۷ پروردگارا، به نام عیسی مسیح برایشان دعا می‌کنم. آنها به دور از هر سایه تردید تو را رؤیت کرده‌اند، تو در میان آنها خرامیدی و آنچه در قلبشان بود را برایشان بازگو کردی. و ای خداوند از آنچه اکنون رخ می‌دهد، آگاهی داری. خدایا، تو می‌دانی که این حقیقت است. پس خداوند به نام عیسی به پیشگاه تو دعا می‌کنم که روح‌القدس دوباره شفاعت کند، ای خداوند، و کسانی از میان مخاطبان که نامشان در دفتر حیات بره ثبت شده را به خود جلب کند. پروردگارا این را عطا کن. با تمام قلب خود دعا می‌کنم.

۲۳۸ ای خداوند، این افراد به شکل نهادین تا آخرین پنی خود را برای حمایت از پیغام به من می‌دهند. هر کاری که می‌توانستند را انجام دادند. اما ای خدا، هنگامی که زمان مطابقت‌سازی با آن امر الهی و یکی شدن با آن امر الهی فرامی‌رسد، دعایم این است ای خدا که امشب تو آنها را پاداش دهی و روح‌القدس خود را بر این مجمع بریزی. باشد که زمان شادمانی و پریدن نباشد بلکه لحظه گریه، فریاد و توبه، زمانی که با ملاحظه غرّش داوری زیر پای ما امشب، شاخ‌های قربانگاه را محکم نگه داریم. خدایا این را عطا کن. با تمام صداقتی که در خود سراغ دارم، دعا می‌کنم به نام عیسی مسیح.

۲۳۹ برادرم، خواهرم، نمی‌دانم دیگر چه بگویم، چنانچه به فیض خدا در نظر شما لطف یافته‌ام، اگر باور دارید که نبی خدا هستم. این نخستین باری است که این سخنان را در جمع بازگو می‌کنم. لیکن نوعی هشدار عجیب حس می‌کنم. مستعد چنین چیزهایی نیستم. خود می‌دانید که چنین نیستم. این روش من نیست. در گفتن این پیغام و بازگو کردن این امور تردید داشتم. من راه‌های کناری و هر چیز دیگر را انتخاب کردم تا مجبور به انجام آن نباشم. اما آن گفته شده و در روز داوری در جایگاه شاهدهی که حقیقت را اعلام کرده‌ام، خواهد ایستاد. این سخن خداوند است!

۲۴۰ ای پنطیکاست، به خاطر زندگی خودت هم که شده، بگریز. به سوی شاخ‌های قربانگاه بشتاب و پیش از اینکه بسیار دیر شود نزد خدا فریاد کن زیرا ساعتی خواهد آمد که هرچند فریاد برآوری سودی نخواهد داشت. در واقع، عیسو کوشید جایگاه نخست‌زادگی خود را بازباید ولی کوششی بود نافرجام. ای کالیفرنیا تو را به دستان او می‌سپارم. ای مجمع بازگانان انجیل تام که شما را دوست داشته و با اینکه شما را ترک کرده‌ام با تمام قلب خود به شما چسبیده‌ام، امشب شما را به عیسی مسیح می‌سپارم. به سوی او بگریزید! مبدا اجازه دهید شیطان شما را نسبت به امر الهی سرد کند. در آن پایداری کنید تا زمانی که هر یک از شما از روح‌القدس پر شده و همچنین نزد کلمه آمده باشد و چنین شما زنان زندگی خود را اصلاح خواهید کرد، شما مردان زندگی خود را اصلاح خواهید کرد. اگر با وجود ادعای برخورداری از روح‌القدس اما باز از همسو شدن با کلام سر باز زنید، پس روح دیگری در درون شماست. روح خدا در کلام اوست، در کلام مسیحایی، در آن کلام مسح‌شده. عروس باید مسیحایی باشد، او باید همان کلام مسح‌شده باشد.

۲۴۱ بیایید به نام خداوند عیسی مسیح بایستیم. چنانچه دیگر صدای مرا نشنوید... اما اگر خدا بخواهد تا چند ساعت دیگر راهی آفریقا خواهم شد. چه بسا دیگر هرگز برنگردم. نمی‌دانم. اما به شما می‌گویم، با تمام قلبم، حقیقت را برایتان بازگو کردم. بی‌دریغ هرآنچه خدا مرا به گفتنش امر کرد را برای شما عزیزان بازگو کردم. و من این را به نام خداوند گفتم.

۲۴۲ لحظه‌ای بس خطیر است. نمی‌دانم چطور بیا نش کنم. سه یا چهار بار خواستم منبر را ترک کنم اما نمی‌توانم چنین کنم. لحظه‌ای بس خطیر است. هرگز آن را فراموش نکنید. ممکن است زمانی باشد که خدا فراخوانی نهایی خود را انجام می‌دهد. نمی‌دانم. روزی آخرین فراخوانی خود را انجام خواهد داد. چه زمانی؟ نمی‌دانم. اما بر اساس آن رؤیا به شما می‌گویم که به نظر می‌رسد عروس کمابیش تکمیل شده است.

۲۴۳ بنگرید که کلیساهای فرقه‌ای به دنبال راهی برای ورود هستند. هنگامی که باکره به خواب رفته برای خرید روغن آمد، از دریافت آن بازماند. عروس داخل شد. ربوده شدن اتفاق افتاد. «در حالی که آنها می‌خواستند روغن بخرند، داماد از راه رسید.»

۲۴۴ آیا خوابیده‌ای؟ پس بی‌درنگ بیدار شو و به خودت بیا. بیایید همه در نام خداوند دعا کنیم، گویی قرار است هم اینک بمیریم. بیایید هر کس به سبک خود دعا کند.

۲۴۵ ای خدای قادر مطلق، ما را ببخش. پروردگارا، به من رحم کن. همه ما را ببخشا. هرآنچه انجام می‌دهیم، چه سودی خواهد داشت اگر در این امور بازمانیم؟ من اینجا ایستاده و رحمت تو را می‌طلبم، ای خدا، پیش از اینکه دریا این شهر بزرگ را در خود فرو برد و داوری خدا این ساحل را درنوردد. خدایا، دعا می‌کنم که عروس خود را فراخوانی. اینک آنها را به تو می‌سپارم، در نام عیسی مسیح. آمین. آمین...؟!...حقیقت را گفتم...؟!...



65-0429E انتخاب عروس

هتل بيلتمور

لس آنجلس كاليفرنيا آمريكا

FARSI

©2025 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org